

تشکیل حزب کارگر
سوسیال دموکرات روسیه

پیدایش فراکسیون
بلشویکها و منشویکها در داخل حزب

﴿ ۳ ﴾

* چه باید کرد؟

* در پائیز ۱۹۰۱- فوریه ۱۹۰۲ برشته تحریر در آمد.
نخستین بار در ماه مارس سال ۱۹۰۲ بصورت کتاب جداگانه ای بطبع رسید.
و. ای لنین. کلیات، چاپ چهارم روسی، جلد ۵، ص ۳۱۹-۴۹۴.

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۳۸۳/۰۸/۰۳ (۲۴/۱۰/۲۰۰۴ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی: nasim@comhem.se

فهرست

صفحه

۳	۳. <u>سیاست تردیونیونیستی و سیاست سوسیال دموکراتیک</u>
۳	الف) تبلیغات سیاسی و محدود نمودن آن از طرف اکونومیستها
۱۱	ب) داستان اینکه چگونه مارتینف افکار پلخائف را بسط و تکامل میدهد
۱۴	ج) افشاگریهای سیاسی و «پرورش روح فعالیت انقلابی»
۱۸	د) چه وجه مشترکی بین اکونومیسم و تروریسم وجود دارد؟
۲۰	ه) طبقه کارگر - مبارز پیشقدم در راه دموکراسی
۳۳	و) باز هم «مفتریان» باز هم «اغواگران»

* زیرنویس ها

* توضیحات

سیاست تردیونیونیستی و سیاست

سوسیال دموکراتیک

باز هم از مدیحه سرائی «رابوچیه دلو» شروع میکنیم. مارتینف به مقاله خود در باره اختلافات با «ایسکرا» که در شماره ۱۰ «رابوچیه دلو» بچاپ رسیده عنوان «اثر افشا کننده و مبارزه پرولتاری» داده است. وی ماهیت اختلافات مذکور را اینطور فرمول بندی کرده است: «ما نمیتوانیم تنها بافشای نظاماتی که در سر راه ترقی وی (یعنی حزب کارگر) قرار گرفته اکتفا نمائیم. ما باید به منافع بسیار نزدیک و روزمره پرولتاریا نیز پاسخ گوئیم» (ص ۶۳). «... «ایسکرا» ... در حقیقت ارگان اپوزیسیون انقلابی است که نظامات ما و بویژه نظامات سیاسی ما را افشاء میکند... ولی ما در راه آرمان کارگری کار کرده و خواهیم کرد و با مبارزه پرولتاریائی رابطه درونی محکم داریم» (در همان صفحه). نمیتوان از مارتینف بخاطر این فرمول بندی تشکر نمود. این فرمول بندی یک اهمیت عمومی برجسته ای بخود می گیرد زیرا در حقیقت امر نه تنها اختلافی را که ما با «رابوچیه دلو» داریم بلکه عموماً همه اختلافاتی را که در مسئله مبارزه سیاسی بین ما و «اکونومیستها» وجود دارد نیز در بر میگردد. ما نشان دادیم که «اکونومیستها» مطلقاً منکر «سیاست» نیستند، بلکه فقط همواره از مفهوم سوسیال دموکراتیک سیاست به مفهوم تردیونیونی آن میلغزند. مارتینف هم عین همین لغزش را دارد و بهمین جهت ما موافقیم که همان او را نمونه گمراهیهای اکونومیستی قرار دهیم. ما کوشش میکنیم اینرا نشان دهیم، که برای این انتخاب _ نه نگارندگان «ضمیمه جداگانه «رابوچایا میسل» نه نگارندگان بیانیه «گروه خود آزادی» و نه نگارندگان نامه اکونومیستی مندرجه در شماره ۱۲ «ایسکرا» هیچکدام حق هیچگونه اعتراضی نسبت به ما نخواهند داشت.

الف) تبلیغات سیاسی و محدود نمودن

آن از طرف اکونومیستها

بر همه معلوم است که رواج وسیع و استحکام مبارزه اقتصادی (۳۸*) کارگران روس با ایجاد «نشریات» افشاء کننده اقتصادی (مربوط به فابریک ها و زندگی حرفه ای) توأمأ جریان یافته است. مضمون عمده «شب نامه ها» افشای رژیم فابریک بود و بزودی میان کارگران یک شور واقعی برای افشاگری پیدا شد. همینکه کارگران دیدند که محفل های سوسیال دموکراتها میخواهند

و میتوانند شب نامه هائی از نوع تازه در دسترس آنها بگذارند که کلیه حقایق مربوط به زندگی فقیرانه و کار سنگین طاقت فرسا و وضع بیحقوقی آنها در آن حکایت شده باشد، میتوان گفت سیل مراسلات بود که از طرف آنها از فابریکها و کارخانه ها سرازیر شد. این «نشریات افشا کننده» نه فقط در فابریکی که شب نامه نظامات آنرا افشا میکرد بلکه در همه فابریکهائی هم که راجع به قضایای افشا شده چیزی میشنیدند هیاهوی بزرگی راه میانداخت. و چون فقر و مصائب کارگران مؤسسات و حرفه های گوناگون بسی جنبه های مشترک داشت، لذا «حقیقت گوئی در باره زندگی کارگری» همه را بوجد می آورد. میان عقب مانده ترین کارگران هم یک شور و شوق واقعی برای «طبع و نشر» - شور و شوق غیورانه ای برای این شکل ابتدائی جنگ علیه تمام نظامات اجتماعی امروزه، که پایه آن بر غارت و تعدی مبتنی است، پیدا شد. و حقیقتاً هم این «شب نامه ها» در اکثر موارد همان اعلان جنگ بود زیرا که این افشاگری ها تأثیر فوق العاده هیجان آوری می بخشید و باعث این میشد که تمام کارگران رفع این بی ترتیبی های نفرت انگیز را خواستار گردند و آمادگی خود را برای پشتیبانی از این خواست ها بوسیله اعتصاب، اعلام نمایند. بالاخره خود صاحبان کارخانه ها بدرجه ای ناگزیر بودند به اهمیت این اوراق چاپی بمنزله اعلان جنگ اعتراف کنند که اغلب نمیخواستند منتظر خود جنگ بشوند. این افشاگریها، مانند همیشه تنها همان بعلت واقعیت پیدایش خود به نیروئی مبدل شد و اهمیت یک فشار معنوی نیرومندی را کسب نمود. بارها میشد که تنها پیدایش شب نامه برای ارضای تمام خواست ها یا قسمتی از آنها کافی بود. مختصر کلام افشاگری اقتصادی (مربوط به کارخانه ها) اهرم مهم مبارزه اقتصادی بود و اکنون نیز میباشد. و مادام که سرمایه داری، که ناگزیر کارگران را وادار بدفاع از خود میکند، وجود دارد، این اهمیت بقوت خود باقی خواهد ماند. در پیشروترین ممالک اروپا اکنون هم میتوان مشاهده نمود که چگونه افشای بی ترتیبی های کار یک «بنگاه بهره برداری» دور افتاده یا یک رشته فراموش شده تولید خانگی موجب بیداری آگاهی طبقاتی و آغاز مبارزه حرفه ای و انتشار سوسیالیسم میگردد (۳۹*).

اکثریت عمده سوسیال دموکراتهای روس در این اواخر تقریباً سراسر سرگرم همین عمل فراهم نمودن موجبات افشاء امور کارخانه ها بوده اند. کافیسست «رابوچایا میسل» را بخاطر آوریم تا ببینیم کار این سرگرمی بکجا کشیده بود و چگونه در این ضمن فراموش میشد که اصولاً این امر بخودی خود هنوز فعالیت سوسیال دموکراتیک نبوده بلکه تردیونیونی است. افشاگریها اصولاً فقط شامل مناسبات کارگران حرفه معینی با صاحبکاران خودشان میگردد و یگانه چیزی که حاصل میشد این بود که فروشندگان نیروی کارگری یاد میگرفتند این «کالا» را با صرفه تر بفروشند و در زمینه معامله تجارتنی خالص با خریدار مبارزه نمایند. این افشاگریها (در صورت استفاده معین سازمان انقلابیون از آن) میتوانست آغاز و جزئی از اجزاء فعالیت سوسیال دموکراسی گردد ولی

در صورت تسلیم در برابر جریان خودبخودی) میتوانست به مبارزه «فقط حرفه ای» و به نهضت کارگری غیر سوسیال دموکراتیک نیز منجر گردد. سوسیال دموکراسی مبارزه طبقه کارگر را نه فقط برای خاطر شرایط مفید فروش نیروی کارگری، بلکه همچنین برای محو آن رژیم اجتماعی نیز که ندارها را وادار میکند خود را به دارها بفروشند، رهبری مینماید. سوسیال دموکراسی نه فقط در مناسبات طبقه کارگر با گروه معینی از صاحبان کارخانه ها نماینده این طبقه است بلکه این نمایندگی را در مناسبات وی با تمام طبقات جامعه معاصر و با دولت که قوه متشکل سیاسی است نیز دارا میباشد. از اینجا معلوم میگردد که سوسیال دموکراتها نه فقط نمیتوانند به مبارزه اقتصادی اکتفا نمایند بلکه نیز نمیتوانند بگذارند که فعالیت عمده آنها منحصر به کار افشاگری اقتصادی گردد. ما باید برای تربیت سیاسی طبقه کارگر، برای تکامل آگاهی سیاسی وی جداً به فعالیت پردازیم. اکنون، پس از نخستین هجوم «زاریا» و «ایسکرا» به اکونومیسم با این موضوع «همه موافقند» (هر چند بعضیها، چنانکه حالا خواهیم دید، فقط زبانی موافقند).

سؤال میشود پس تربیت سیاسی باید عبارت از چه باشد؟ آیا میتوان به ترویج ایده خصومت طبقه کارگر نسبت به حکومت مطلقه اکتفا نمود؟ البته نه. توضیح این قضیه که کارگران در معرض ستم سیاسی قرار گرفته اند کافی نیست (همانطور که تنها توضیح این قضیه که منافع آنها با منافع اربابان مبیانت دارد کافی نیست). باید در باره هر یک از مظاهر مشخص این ستمگری تبلیغ نمود (همانطور که ما در مورد مظاهر مشخص تعدیات اقتصادی به تبلیغ مبادرت نمودیم). و چون این ستمگری به طبقات بسیار مختلف جامعه وارد میاید، چون این ستمگری در شئون بسیار مختلف زندگی و فعالیت، خواه در حیات حرفه ای، خواه کشوری، خواه شخصی، خواه خانوادگی، خواه مذهبی و خواه علمی و غیره و غیره متظاهر میگردد در اینصورت مگر روشن نیست که هرگاه ما سازمان کار افشای جامع الاطراف حکومت مطلقه را از لحاظ سیاسی بعهده خویش نگیریم وظیفه خود را که بسط و تکامل آگاهی طبقاتی کارگران است انجام نداده ایم؟ مگر نه اینستکه برای تبلیغ نمودارهای مشخص تعدیات بایستی این مظاهر را افشا نمود (چنانکه برای تبلیغ اقتصادی لازم بود سوء استفاده در کارخانه ها را افشا کرد)؟

گویا مطلب روشن است؟ ولی در همین جا معلوم میشود که اگر «همه» با لزوم بسط و تکامل همه جانبه آگاهی سیاسی موافقند این موافقت فقط زبانی است. در همین جا معلوم میشود که مثلاً «رابوچیه دلو» نه فقط وظیفه سازمان دادن به کار افشاگری همه جانبه سیاسی (یا ابتکار سازمان این کار) را بعهده خود نگرفت بلکه شروع کرد «ایسکرا» را هم، که دست بکار اجرای این وظیفه شده است، بعقب بکشد. گوش کنید: «مبارزه سیاسی طبقه کارگر فقط» (همان فقط است که درست نیست) «مترقی ترین شکل وسیع و حقیقی مبارزه اقتصادی است» (برنامه «رابوچیه دلو»، «ر. د.» شماره ۱ ص ۳). «اکنون در برابر سوسیال دموکراتها این وظیفه قرار دارد که

چگونه باید حتی الامکان بهمان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دهند» (مارتینف در شماره ۱۰ ص ۴۲). «مبارزه اقتصادی وسیله ایستکه برای جلب توده به مبارزه فعالانه سیاسی از همه وسیعتر قابل استفاده است» (قطعنامه کنگره اتحادیه (۷۰) و «اصلاحات»: «دو کنگره» ص ۱۱ و ۱۷). چنانکه خواننده ملاحظه مینماید تمام این ترها از بدو پیدایش این مجله تا آخرین «دستورهای هیئت تحریریه» در «رابوچیه دلو» نفوذ داشته و از قرار معلوم همه آنها هم نسبت به تبلیغات سیاسی و مبارزه یک نظریه معین را ابراز میدارند. حال بیائید و از نقطه نظر عقیده ای که در نزد همه اکونومیستها حکمفرما است و حاکی از این است که تبلیغات سیاسی باید از تبلیغات اقتصادی پیروی نماید این نظریه را از نزدیک مورد توجه قرار دهید. آیا این درست است که مبارزه اقتصادی برای جلب توده به مبارزه سیاسی عموماً (۴۰*) «وسیله ایستکه از همه وسیعتر قابل استفاده می باشد»؟ خیر، بهیچوجه درست نیست. همه و هرگونه نمودار ستم پلیسی و بیدادگری های استبداد از جمله وسائلی است که «وسعت استفاده» اش برای اینگونه «جلب» توده بهیچوجه دست کمی از نمودارهای مبارزه اقتصادی ندارد. رؤسای زمستوها و تنبیه بدنی دهقانان، رشوه خواری مأمورین و طرز رفتار پلیس نسبت به «مردم عوام» شهری، مبارزه علیه گرسنگان و تحریکات علیه مساعی توده برای کسب دانش و معلومات، دریافت اجباری باج و خراج و تعقیب فرق مذهبی، تمرینهای خشن در سربازخانه ها و رفتار سرباز مآبانه نسبت به دانشجویان و روشنفکران لیبرال – چرا همه اینها و هزاران نمودار ستم از این قبیل، که رابطه بلاواسطه با مبارزه اقتصادی» ندارد، وسیله و موجبی است که عموماً «وسعت استفاده» اش برای تبلیغات سیاسی و برای جلب توده به مبارزه سیاسی کمتر است؟ اتفاقاً برعکس است: از کلیه مواردیکه کارگر در زندگانی خود از بی حقوقی، خودسری و تعدی (نسبت به خود یا نزدیکانش) زجر میکشد، – مواردیکه بخصوص مربوط به تعدیات پلیسی در مبارزه حرفه ای است بدون شک قسمت کوچکی را تشکیل میدهد. پس چرا باید میدان تبلیغات سیاسی را از پیش محدود کنیم و تنها یکی از وسائل را دارای «وسعت استفاده بیشتر» بدانیم و حال آنکه برای یک نفر سوسیال دموکرات در ردیف آن باید وسائل دیگری هم قرار گیرند که «وسعت استفاده» آنها بطور کلی کمتر نیست؟

در ازمنه بسیار بسیار پیشین (یکسال پیش از این!...) «رابوچیه دلو» نوشته بود: نزدیکترین «خواست های سیاسی پس از یک یا حداکثر چند اعتصاب»، «همینکه حکومت – پلیس و ژاندارمری را بکار انداخت»، «در دسترس توده قرار میگیرند» (شماره ۷ ص ۱۵، ماه اوت سال ۱۹۰۰). این تئوری اپورتونیستی مراحل، اکنون دیگر از طرف اتحادیه رد شده است و اتحادیه نسبت به ما گذشت میکند و میگوید: «هیچ لزومی ندارد که از همان اول فقط در زمینه اقتصادی اقدام به تبلیغات سیاسی شود» («دو کنگره» ص ۱۱). مورخ آینده سوسیال دموکراسی روس از همین یک نفی که «اتحادیه» در مورد قسمتی از گمراهی های سابق خود کرده است بهتر

از هرگونه قضاوت طولانی خواهد دانست که تا چه درجه اکونومیستهای ما سوسیالیسم را تنزل میداده اند! ولی اتحادیه باید چقدر ساده لوح باشد که تصور کند ممکن است ما را بازاء این نفی یک شکل محدودیت دایره سیاست به موافقت با شکل دیگر محدودیت برانگیزد! آیا منطقی تر نبود اگر اتحادیه در این مورد نیز میگفت که مبارزه اقتصادی را باید هر قدر ممکن است وسیعتر عملی کرد و باید همیشه از آن برای تبلیغات سیاسی استفاده نمود، و «هیچ لزومی ندارد» که مبارزه اقتصادی را وسیله ای محسوب کرد که وسعت استفاده اش برای جلب توده به مبارزه فعالانه سیاسی از همه بیشتر است؟

اتحادیه به این نکته که عبارت «وسیله دارای وسعت استفاده بیشتر» را جایگزین عبارت «وسیله بهتر» مندرجه در قطعنامه مربوط به کنگره چهارم اتحادیه کارگران یهود (بوند) کرده است، اهمیت میدهد. راستی برای ما دشوار است بگوئیم که کدام یک از این قطعنامه ها بهتر است: بعقیده ما هر دو بدترند. هم قطعنامه اتحادیه و هم قطعنامه بوند، در اینجا (شاید هم تا اندازه ای بدون فکر و تحت تأثیر شعائر) به تعبیر اکونومیستی یا تردیونیونی سیاست منحرف میشوند. از اینکه این عمل بوسیله کلمه «بتر» و یا بوسیله عبارت «دارای وسعت استفاده بیشتر» انجام شود بهیچوجه ماهیت امر تغییر نمیکند. اگر اتحادیه میگفت که: «تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی» وسیله ایست که از همه وسائل دیگر بطور وسیعتری مورد استفاده میباشد (نه اینکه «قابل استفاده است») آنگاه، در باره یک دوره معینی از تکامل نهضت سوسیال دموکراتیک ما، حق بجانب وی میبود. مخصوصاً در باره اکونومیستها و درباره بسیاری از پراتیسیسینهای سالهای ۱۸۹۸-۱۹۰۱ (اگر نسبت به اکثریت آنها نباشد) حق بجانب وی میبود زیرا که این اکونومیستهای پراتیسیسین حقیقتاً هم تبلیغات سیاسی را (بمیزانی که بطور کلی آنرا بکار میبردند!) تقریباً فقط و فقط در زمینه اقتصادی عملی مینمودند. چنین تبلیغات سیاسی را، چنانکه ما دیدیم، هم «رابوچایا میسل» و هم «گروه خود آزادی» هر دو پذیرفته و حتی توصیه هم مینمودند! «رابوچیه دلو» میبایستی این قضیه را جدا تقبیح میکرد که کار مفید تبلیغات اقتصادی با عمل مضر محدود نمودن مبارزه سیاسی همراه بود ولی او بجای این کار وسیله ای را که از همه وسیعتر (از طرف اکونومیست ها) مورد استفاده است وسیله ای اعلام مینماید که از همه وسیعتر قابل استفاده است! شگفت آور نیست که موقعیکه ما این اشخاص را اکونومیست می نامیم برای آنها چاره ای غیر از این نمی ماند که به ما بدترین دشنامها را از قبیل «حقه باز»، «اخلال گر»، «ایلچی پاپ» و «مفتری» * * * اصل عبارات رساله «دو کنگره» است: ص ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲ * * * بدهند و پیش این و آن آه و زاری کنند که آنها را سخت مورد رنجش و آزار قرار داده ایم و با لحنی شبیه به سوگند بگویند که: «اکنون دیگر حتی یک سازمان سوسیال دموکراتیک هم به گناه اکونومیسم آلوده نیست» * * * «دو کنگره» ص ۳۲ * * * داد از دست این مفتریان و

سیاستمداران پلید! نکند که آنها تمام این قضایای اکونومیسم را عمداً در آورده باشند تا، بر اثر خوی مردم آزاری که دارند، به مردم، آزارهای سخت برسانند؟

آیا معنی واقعی و مشخص این سخنان شخص مارتینف که بعنوان وظیفه سوسیال دموکراسی میگوید: «باید به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داد» چیست؟ مبارزه اقتصادی مبارزه دسته جمعی کارگران علیه کارفرمایان برای فروش نیروی کارگری با شرایط سودمند و بهبود شرایط کار و زندگی کارگران است. این مبارزه ناچار مبارزه نئ حرفه ای است زیرا که شرایط کار در حرفه های گوناگون بغایت مختلف میباشد و بنابراین مبارزه برای بهبود این شرایط هم نمیتواند برحسب حرفه های مختلف انجام نگیرد (در باختر از طرف اتحادیه های کارگری و در روسیه از طرف اتحادیه های موقتی حرفه ای و بوسیله اوراق و مانند آن). پس «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن» کوششی است برای انجام همان خواست های حرفه ای و بهبود شرایط کار بوسیله «اقدامات قانونگذاری و اداری» (اینرا مارتینف در صفحه بعدی یعنی ص ۴۳ مقاله خود بیان مینماید). همین کار را تمام اتحادیه های کارگری هم میکنند و همیشه میکردند. نظری به کتاب زوجین وب که از جمله دانشمندان عمده (و اپورتونیستهای «عمده») میباشد بیاندازید، آنوقت خواهید دید که اتحادیه های کارگران انگلیس مدتهاست به موضوع «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» پی برده و آنرا عملی نموده اند، مدتهاست برای آزادی اعتصابات، برای رفع همه و هرگونه موانع حقوقی از سر راه نهضت کنوپراتیوی و حرفه ای، برای صدور قوانین دائر به حمایت زنان و اطفال و برای بهبود شرایط کار بوسیله وضع قوانین بهداشتی و فابریکی و غیره مبارزه میکنند.

بدینطریق در زیر جمله پرطمطراق: «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» که «به منتها درجه» پرمعنی و انقلابی بگوش میرسد در حقیقت یک کوشش سنتی برای تنزل سیاست سوسیال دموکراتیک پایه سیاست تردیونیونیستی نهفته است! تحت عنوان اصلاح جنبه یک طرفی «ایسکرا» که گویا «انقلابی کردن یک شریعت جامد را بالاتر از انقلابی کردن زندگی» (۴۱*) قرار میدهد، مبارزه برای اصلاحات اقتصادی را بمثابه یک چیز نوظهور به ما عرضه میدارند. در حقیقت امر در جمله: «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن» غیر از مبارزه برای اصلاحات اقتصادی هیچ چیز دیگری نیست. خود مارتینف هم اگر به معنی سخنان خودش بخوبی پی میبرد میتواندست باین نتیجه صاف و ساده برسد. او سنگینترین حربه های خود را علیه «ایسکرا» بکار برده چنین میگوید: «حزب ما میتواندست و میبایستی انجام اقدامات قانونگذاری و اداری را بر ضد استثمار اقتصادی، بیکاری، گرسنگی و غیره بطور مشخص از دولت خواستار شود» (ص ۴۲-۴۳ در شماره ۱۰ «رابوچیه دلو»). مگر اقداماتی را بطور مشخص خواستن معنایش خواستار اصلاحات اجتماعی بودن نیست؟ و اما بار دیگر از خوانندگان بیغرض میپرسیم: هنگامیکه رابوچیه دلوئها (از استعمال این کلمه متداول ثقیل مرا عفو کنید!) بعنوان اختلاف خود با «ایسکرا» تز

لزم مبارزه برای اصلاحات اقتصادی را بمیان میکشند در اینصورت آیا این افترا خواهد بود اگر ما آنها را برنشتینی های مخفی بنامیم؟

سوسیال دموکراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را همیشه در فعالیت خود منظور نموده و مینماید. ولی از این تبلیغات «اقتصادی» برای آن استفاده میکند که نه فقط دولت را وادار به اقدامات گوناگون نماید بلکه همچنین (و پیش از هر چیز) برای این که این حکومت را وادار کند که دیگر حکومت مطلقه نباشد. از این گذشته سوسیال دموکراسی خود را موظف میدانند این خواست را تنها در زمینه مبارزه اقتصادی در مقابل دولت قرار نداده بلکه بطور کلی در کلیه مظاهر اجتماعی و سیاسی در مقابل دولت قرار دهد. مختصر کلام اینکه سوسیال دموکراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را مانند جزئی در مقابل کل، تابع مبارزه انقلابی در راه آزادی و سوسیالیسم می نماید. اما مارتینف تئوری مراحل را به شکل دیگری احیاء می نماید و کوشش میکند به اصطلاح راه حتماً اقتصادی تکامل مبارزه سیاسی را تحمیل نماید. او که در موقع رونق انقلاب با اصطلاح «وظیفه» مخصوصی را برای مبارزه در راه اصلاحات پیشنهاد مینماید، با این عمل خود حزب را بعقب میکشد و خود آلت دست اپورتونیسیم «اکونومیستی» و لیبرال هر دو میگردد.

و اما بعد. مارتینف پس از اینکه مبارزه برای اصلاحات را خجولانه در زیر تز پرطمطراق: «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن» پنهان مینماید، تنها اصلاحات صرفاً اقتصادی (و حتی اصلاحاتی صرفاً فابریکی) را همچون چیز خاص بمیان میکشد. چرا او اینکار را کرده است ما نمیدانیم. شاید از روی غفلت باشد؟ لیکن هرگاه او فقط اصلاحات «فابریکی» را در نظر نمیداشت، آنوقت تمام تز وی که همین حالا در بالا قید شد هرگونه معنائی را از دست میداد. یا شاید باین دلیل بوده است که مارتینف فقط در رشته اقتصادی «گذشتهائی» را از طرف دولت ممکن و محتمل میدانند؟ (۴۲*) اگر چنین باشد این گمراهی غریبی است: گذشت در رشته قوانین مربوط به تازیانه، شناسنامه، بازخريد، فرقه های مذهبی، سانسور و غیره و غیره نیز ممکن است و بعمل هم میاید. بدیهیست که گذشتهای «اقتصادی» (یا گذشتهای دروغین) برای دولت از همه چیز ارزانتر تمام میشود و از همه با صرفه تر است، زیرا دولت بدینوسیله امیدوار است که اعتماد توده های کارگر را نسبت بخودش جلب نماید. و بهمین دلیل است که ما سوسیال دموکراتها بهیچوجه و مطلقاً بهیچ وسیله ای نباید چنین عقایدی (یا سوء تفاهمی) را بخود راه دهیم که گویا اصلاحات اقتصادی برای ما گرانباتر است و گویا ما بخصوص این اصلاحات را مهم میدانیم و غیره. مارتینف درباره آن اقدامات قانونگذاری و اداری که در بالا بطور مشخص خواستار آن شده بود میگوید: «اینگونه خواست ها بانگ توخالی نخواهد بود زیرا که وعده نتایج معین محسوسی را میدهد و ممکن است از طرف توده کارگر جداً پشتیبانی شود»...نه خیر، ما اکونومیست نیستیم!

ما فقط مانند حضرات برنشتین ها، پروکوپویچ ها، استرووها، ار. ام ها و tutti quanti * * و امثالهم! مترجم در مقابل «محسوس بودن» نتایج مشخص، برده وار جبهه بزمین میسائیم! ما فقط (باتفاق نارسیس توپوریلوف) (۶۹) به مردم میفهمانیم که هر چیزیکه «نتایج محسوسی را وعده نمیدهد» «بانگ توخالی» است! ما فقط طوری سخن میگوئیم که گویا توده کارگر استعداد آنرا ندارد (و علی رغم کسانیکه کوتاه بینی خود را بگردن وی میاندازند استعداد خود را ثابت نکرده است) که فعالانه از هرگونه اعتراضی علیه حکومت مطلقه حتی در صورتیکه مطلقاً وعده هیچگونه نتایج محسوس را هم بوی ندهد پشتیبانی نماید!

همان مثالهایی را که خود مارتینف در باره «اقدامات» علیه بی کاری و گرسنگی آورده است در نظر بگیرید. در آن هنگامیکه «رابوچیه دلو» بنابر وعده ایکه میداد به طرح و تهیه «خواست های مشخصی (بشکل لوایح قانونی؟) در مورد اقدامات قانونگذاری و اداری» یعنی اقداماتی که «وعده نتایج محسوس را میدهند» - مشغول بود، «ایسکرا» که «همواره انقلابی کردن یک شریعت جامد را از انقلابی کردن زندگی بالاتر» قرار میدهد کوشش مینمود رابطه ناگسستنی بیکاری را با تمام رژیم سرمایه داری توضیح دهد، اخطار می کرد که «گرسنگی دارد می آید»، «مبارزه علیه گرسنگان» بتوسط پلیس و «مقررات موقتی کار شاقه» نفرت انگیز را فاش میساخت و مجله «زاریا» قسمتی از جزوه «تفسیر اوضاع داخلی» را، که بگرسنگی اختصاص داده شده است، در نسخه جداگانه ای بعنوان یک جزوه تبلیغاتی منتشر مینمود. ولی، پروردگارا، چقدر این ارتدکس های کوتاه نظر اصلاح ناپذیر و این دگماتیک هائی که گوششان بفرمان «خود زندگی» بدهکار نیست، در اینمورد «یک جانبه» بوده اند! وامصیبتا! تصورش را هم نمیتوانید بکنید، در هیچ یک از مقالات آنها حتی یک و مطلقاً یک «خواست مشخص» هم وجود نداشت که «وعده نتایج محسوس بدهد!» ای دگماتیک های بدبخت! چه خوب بود اینان برای تعلیم نزد کریچفسکی و مارتینف فرستاده میشدند تا متقاعد گردند که تاکتیک عبارت است از پروسه رشد یعنی پدیده است رشد کننده و الخ و باینجهت باید به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داد!

«مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت» («مبارزه اقتصادی علیه حکومت!!) غیر از اهمیت بلاواسطه انقلابی خود، اهمیت دیگری که دارد آنستکه فکر کارگرانرا پی در پی به مسئله بی حقوقی سیاسی خودشان سوق میدهد» (مارتینف ص ۴۴). ما این شاهد مثال را باینجهت نیاوردیم - که برای دفعه صدم و هزارم گفته های بالا را تکرار کنیم بلکه برای آن که در قبال این فرمول جدید و بسیار عالی مارتینف از وی بویژه تشکر نمائیم: «مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت». چه شاهکاری! اینجا چه استعداد غیر قابل تقلیدی بکار برده شده و با چه طرز استادانه ای تمام اختلافات مربوط به مسائل جزئی و فرق خرده اختلافهای موجوده در بین اکونومیستها بر طرف شده و بدینطریق در یک عبارت کوتاه و روشن تمام کنه

اکنون میسم بیان شده است، اکنون میسمی که کار را از دعوت کارگران به «مبارزه سیاسی که آنها در راه منافع عمومی کرده و بهبود حال تمام کارگران را در نظر دارند» (۴۳*) شروع کرده، تا تئوری مراحل ادامه می دهد و با قطعنامه کنگره حاکی از «وسیله دارای وسعت استفاده بیشتر» و غیره خاتمه می دهد! «مبارزه اقتصادی علیه حکومت» همان سیاست تردیونیونی است که هنوز از سیاست سوسیال دموکراسی بسیار و بسیار فاصله دارد.

ب) داستان اینکه چگونه مارتینف افکار پلخانف

را بسط و تکامل می دهد

روزی رفیقی متذکر شد که: «اخیراً چقدر لومونسف های سوسیال دموکرات در بین ما زیاد شده اند!» منظور وی از این حرف تمایل حیرت انگیزی بود که بسیاری از اشخاص متمایل به اکنون میسم نشان می دهند برای اینکه حتماً «با عقل خود» به حقایق بزرگی (مثلاً از این قبیل که مبارزه اقتصادی کارگران را وادار می کند که به مسئله بی حقوقی خویش پی برند) برسند و با بی اعتنائی بزرگوارانه یک خود روی نابغه تمام آن چیزی را که تکامل پیشین فکر انقلابی و جنبش انقلابی عرضه داشته است نادیده بگیرند. لومونسف - مارتینف در شمار همین خودروهای نابغه است. اگر نظری به مقاله «مسائل مبرم» وی بیافکنید خواهید دید که چگونه او «با عقل خود» به آن چیزی نزدیک میشود که مدتها پیش اکسلرد گفته است (در این باره لومونسف ما بدیهیست که سکوت کامل اختیار می کند) و چگونه وی مثلاً تازه شروع بفهمیدن این موضوع می کند که ما نمیتوانیم نسبت به مخالفت این یا آن قشر بورژوازی بی اعتنا باشیم. («رابوچیه دلو» شماره ۹ ص ۶۱، ۶۲، ۷۱ - اینرا با «پاسخ» هیئت تحریریه «ر. د.» به اکسلرد ص ۲۲، ۲۳، ۲۴، مقایسه کنید) و غیره و غیره. اما - افسوس! فقط «نزدیک میشود» و فقط «شروع می کند» و بس، زیرا که او با تمام این احوال هنوز بقدری از افکار اکسلرد دور است که از «مبارزه اقتصادی بر ضد کارفرمایان و حکومت» سخن میراند. سه سال تمام (۱۸۹۸-۱۹۰۱) «رابوچیه دلو» با تمام قوا تقلا میکرد به افکار اکسلرد پی ببرد و معهدا به آن پی نبرد! شاید اینهم ناشی از آنستکه سوسیال دموکراسی «نظیر بشر» همیشه فقط وظایف عملی شدنی را در مقابل خود قرار می دهد؟ ولی صفت ممیزه لومونسف ها نه فقط اینستکه خیلی چیزها را نمیدانند (این هنوز آنقدرها مصیبت بزرگی نیست!) بلکه نیز آنستکه جهل خویش را درک نمیکنند. این دیگر مصیبت واقعی است و همین مصیبت است که آنها را وادار می کند، بلامقدمه دست به «بسط و تکامل» افکار پلخانف بزنند.

لومونسف - مارتینف چنین حکایت می کند - «از موقعیکه پلخانف کتاب نامبرده» (راجع به

وظایف سوسیالیست‌ها در مبارزه با قحطی در روسیه» را نوشته است یک عمر میگذرد. سوسیال دموکرات‌ها، که طی ده سال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را رهبری میکردند... هنوز فرصت آنرا نکرده اند که تاکتیک حزبی را از لحاظ تئوری وسیعاً مستدل سازند. اکنون این مسئله نضح یافته و هر آینه ما خواسته باشیم تاکتیک مذکور را بر پایه استدلال تئوریک مبتنی سازیم، بدون شک باید آن اصول تاکتیکی را که زمانی پلخانف در کار تکامل آن بود بطور قابل ملاحظه ای بسط و تکامل دهیم... ما میبایستی اکنون تفاوت بین ترویج (پریاگاندا) و تبلیغ (آژیتاسیون) را، غیر از آنچه که پلخانف گفته، معین نمائیم» (مارتینف، قبل از اینموضوع گفته پلخانف را نقل کرد: مروج (پریاگانديست) - ایده های متعدد را به یک یا چند شخص میرساند اما مبلغ فقط یک یا فقط چند ایده میدهد ولی در عوض آنها را بتوده ای از اشخاص میرساند)). «مفهومی که کلمه ترویج برای ما دارد عبارت از توضیح انقلابی تمام رژیم کنونی و یا برخی از مظاهر آنست اعم از اینکه این عمل بشکلی صورت گیرد که در دسترس فکر آحاد افراد قرار گیرد یا در دسترس توده وسیع. مفهوم کلمه تبلیغ بمعنای اخص آن (sic!) برای ما دعوت توده به عملیات معین و مشخص و مساعدت به اینست که پرولتاریا در حیات اجتماعی دخالت مستقیم انقلابی داشته باشد». ما بسوسیال دموکراسی روس - و همچنین به سوسیال دموکراسی بین المللی - بمناسبت اصطلاح دقیقتر و عمیقتر جدید مارتینف شاد باش میگوئیم. تاکنون ما (با پلخانف و تمام رهبران نهضت کارگری بین المللی) خیال میکردیم که مروج اگر مثلاً همان مسئله بیکاری را بردارد باید طبیعت سرمایه داری بحرانش را توضیح دهد و علت ناگزیر بودن آنها را در اجتماع کنونی نشان دهد، لزوم تبدیل جامعه را به جامعه سوسیالیستی شرح دهد و غیره. خلاصه کلام او باید «ایده های متعددی» بدهد، بقدری متعدد که تمام این ایده ها را بطور یکجا تنها اشخاص (نسبتاً) کمی فرا خواهند گرفت. اما مبلغ وقتی در همان موضوع صحبت میکند، برجسته ترین مثالی را میگیرد که همه شنوندگانش بخوبی از آن مسبوق باشند - مثلاً از گرسنگی مردن خانواده کارگر بیکار، روز افزون شدن فقر و فاقه و امثال آنرا - و تمام مساعی خود را متوجه آن میسازد که با استفاده از این واقعیتی که بر همه و بر هرکس معلوم است «بتوده» یک ایده یعنی ایده مهمی بودن وجود تضاد بین رشد ثروت و رشد فقر و فاقه را بدهد و میکوشد که حس ناخشنودی و تنفر از این بیدادگری دهشتناک را در توده برانگیزد ولی توضیح کامل علل این تضاد را به مروج واگذار میکند. از این رو عمل عمده مروج - نشریات و عمل عمده مبلغ - سخنان شفاهی است. صفاتی که مروج باید داشته باشد غیر از صفات مبلغ است. مثلاً کائوتسکی و لافارگ را ما مروج ولی ببل و گد را مبلغ مینامیم. ولی رشته سوم یا وظیفه سومی را برای فعالیت عملی معین کردن و «دعوت توده - به عملیات معین و مشخص» را باین وظیفه منسوب ساختن کاری بسیار بی معنی است زیرا «دعوت» که یک عمل منفردیست یا مکمل طبیعی و ناگزیر مبحث تئوریک

و رساله تبلیغاتی و نطق تبلیغاتی است و یا اینکه وظیفه صرفاً اجرائی را تشکیل میدهد. در حقیقت هم مثلاً مبارزه کنونی سوسیال دموکراتهای آلمان را علیه گمرک غله بگیرید. تئورسینها تحقیقات خود را در باره سیاست گمرکی برشته تحریر در آورده و مثلاً مردم را به مبارزه برای قراردادهای بازرگانی و برای آزادی تجارت «دعوت میکنند»؛ مروج همین کار را در مجلات و مبلغ در نطقهای همگانی انجام میدهد. «عملیات مشخص» توده ها در اینمورد عبارت است از امضا کردن تقاضانامه ها بعنوان رایشتاک بمنظور بالا بردن گمرک غله. دعوت مردم به این فعالیت ها بطور غیر مستقیم کار تئورسینها، مروجین و مبلغین و بطور مستقیم کار کارگرانی است که اوراق را برای امضاء به فابریکها و منازل خصوصی میبرند. ولی از «اصطلاح مارتینفی» برمیآید که کائوتسکی و بیل - هر دو مروج هستند و برندگان اوراق برای امضا - مبلغ، آیا اینطور نیست؟

مثال آلمانیها کلمه Verballhornung آلمانی را بخاطرهم آورد که ترجمه تحت الفظی آن به روسی بالهورنی کردن است. ایوان بالهورن یکی از ناشرین لیپزیک سده شانزدهم بود که کتاب الفبائی منتشر کرد و بنابه عادت آنروزه تصویر خروسی را هم روی آن جا داد. اما بجای شکل معمولی خروس که پاهایش سیخ دارد شکل خروسی را تصویر کرده بود که پاهایش سیخ نداشت و یک جفت تخم مرغ هم پهلایش بود. روی جلد کتاب الفبا هم نوشته بود: «چاپ تصحیح شده ایوان بالهورن». این است که از آنوقت آلمانیها اینگونه «تصحیح» را، که در واقع بدتر کردن میباشد، Verballhornung مینامند. وقتی انسان میبیند که چگونه مارتینفها افکار پلخانف را «بسط و تکامل میدهند» بی اختیار بیاد بالهورن می افتد...

چرا لومونسف ما این ترهات را «اختراع کرد»؟ برای اینکه نشان دهد «ایسکرا» نیز «نظیر پلخانف در پانزده سال پیش، تنها بیک جانب کار توجه مینماید» (ص ۳۹). «ایسکرا»، لاق برای زمان حاضر وظایف ترویج را بر وظایف تبلیغ مقدم میداند (ص ۵۲). هرگاه خواسته باشیم این قاعده اخیر را از زبان مارتینف بزبان بشر ترجمه کنیم (چونکه بشر هنوز فرصت نکرده است اصطلاح تازه کشف شده را بپذیرد) آنوقت چنین خواهد شد: «ایسکرا» وظایف ترویج سیاسی و تبلیغ سیاسی را بر این وظیفه که حاکی از: طرح «خواستهای مشخصی در مقابل حکومت برای انجام اقدامات قانونگذاری و اداری یعنی اقداماتی است» که «نتایج محسوسی را وعده میدهد» (یا اگر اجازه داشته باشیم لاقلاً یک دفعه دیگر باز اصطلاح کهنه بشر قدیمی را، که هنوز بدرجه مارتینف نرسیده است، استعمال نمائیم - بر وظیفه حاکی از طرح خواست های رفرمهای اجتماعی) مقدم میشمارد. ما به خواننده پیشنهاد میکنیم قطعه زیرین را با این تز مقایسه کند:

«در این برنامه ها» (برنامه های سوسیال دموکراتهای انقلابی) چیزیکه ما را به حیرت می افکند این است که آنها مزایای فعالیت کارگرانرا در پارلمان (که در کشور ما وجود ندارد)

پیوسته در درجه نخست قرار می‌دهند و (بواسطه نهیلیسم انقلابی شان) به اهمیت شرکت کارگران در جلسات قانونگذاری کارخانه داران که در کشور ما وجود داشته و به امور فابریکها اختصاص دارند... و یا حتی به شرکت کارگران در انجمنهای شهری با بی اعتنائی کامل مینگرند...»
نویسنده این قطعه همان فکری را که لومونسف - مارتینف با عقل خود به آن رسیده است قدری بی پرده تر، روشنتر و آشکارتر بیان میکند. این نویسنده - ر. م. است که نامش در «ضمیمه جداگانه» (رابوچایا میسل)» (ص ۱۵) دیده میشود.

ج) افشاگری های سیاسی و «پرورش روح فعالیت انقلابی»

مارتینف که علیه «ایسکرا» «تئوری» خود را حاکی از «بالا بردن فعالیت توده کارگر» پیش کشیده است در واقع نشان داده است که تمایلش کاستن این فعالیت است زیرا اعلام داشت که وسیله ارجح و بخصوص مهم و «از همه وسیعتر قابل استفاده» برای بیداری و نیز میدان عمل این فعالیت همان مبارزه اقتصادی است که تمام اکونومیستها در برابر آن سر تعظیم فرود می آوردند. این گمراهی بهمین علت هم شایان توجه است که هرگز تنها به مارتینف اختصاص ندارد. در حقیقت امر «بالا بردن فعالیت توده کارگر» فقط در صورتی میسر خواهد بود که ما به «تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی» اکتفا نکنیم. و اما یکی از شرایط اساسی توسعه ضروری تبلیغات سیاسی تهیه زمینه افشاگریهای همه جانبه سیاسی است. معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده ها را با هیچ چیز نمی‌توان تربیت نمود مگر بوسیله همین افشاگریها. بنابراین چنین فعالیتی یکی از مهمترین وظایف تمام سوسیال دموکراسی بین المللی است چونکه حتی آزادی سیاسی نیز ذره ای لزوم این افشاگریها را بر طرف نساخته بلکه فقط قدری جهت آنرا تغییر میدهد. مثلاً در سایه همان انرژی خستگی ناپذیر و مبارزه در راه افشاگریهای سیاسی است که حزب آلمان به مواضع خویش استحکام خاصی داده و نفوذ خود را توسعه میبخشد. اگر کارگران طوری تربیت نشده باشند که به همه و هرگونه موارد خودسری و ظلم، اعمال زور و سوء استفاده، اعم از اینکه این موارد مربوط بهر طبقه ای باشد جواب بدهند - و آنهم جوابی فقط از نظرگاه سوسیال دموکراسی نه غیر آن - در اینصورت معرفت طبقه کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً سیاسی باشد. هرگاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و آنهم حتماً روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد نگیرند هر یک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی شان مورد مشاهده قرار دهند؛ هرگاه آنها یاد نگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی بکار برند، - در اینصورت معرفت

توده های کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد. کسیکه توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد بخود وی معطوف میدارد - سوسیال دموکرات نیست، زیرا طبقه کارگر برای اینکه خود را بشناسد باید بر مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر وقوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد - وقوف و تصویری که تنها دارای جنبه تئوریک نباشد... یا بعبارت صحیحتر: بنای آن بیشتر بر تجربیات حیات سیاسی باشد تا بر تئوری. و بهمین جهت موعظه سرائی اکونومیستهای ما حاکی از اینکه مبارزه اقتصادی وسیله ایست که از همه وسیعتر برای جلب توده ها به نهضت سیاسی قابل استفاده است از لحاظ اهمیت عملی خود بینهایت زیانبخش و به منتها درجه ارتجاعی است. برای اینکه کارگر بتواند سوسیال دموکرات بشود باید طبیعت اقتصادی و سیمای اجتماعی و سیاسی مالک و کشیش، اعیان و دهقان، دانشجو و ولگرد را روشن در نظر خود مجسم کند، جنبه های ضعف و قوت آنها را بشناسد، بتواند به کنه آن جملات رایج و سفسطه های رنگارنگی، که هر طبقه و هر قشر با آنها نیات خود پرستانه و «باطن» حقیقی خویش را می پوشاند، پی ببرد، بتواند تمیز دهد که کدام یک از مؤسسات و قوانین فلان یا بهمان منافع را منعکس میسازند و همانا چگونه منعکس میسازند. ولی این «تصور روشن» را از هیچ کتابی نمیشود بدست آورد: اینرا فقط مناظر زنده و افشای بدون فوت وقت آنچیزهائی میتواند بدست دهد که در لحظه کنونی در پیرامون ما روی میدهد و در باره آن همه و هر کس بنا به سلیقه خود صحبت و یا اینکه اقلان نجوا میکند و در فلان و فلان واقعه، فلان و فلان پیکره و فلان و فلان حکم دادگاه و غیره و غیره متظاهر گشته است. این افشاگریهای همه جانبه سیاسی شرط ضروری و اصلی پرورش روح فعالیت انقلابی توده میباشد.

چرا کارگر روس در مقابل رفتار وحشیانه پلیس نسبت ب مردم، تعقیب فرق مذهبی، ضرب و شتم دهقانان، کثافت کاریهای سانسور، شکنجه سربازان، تعقیب معصوم ترین ابتکارات فرهنگی و امثال اینها هنوز فعالیت انقلابی کم است؟ آیا باین علت نیست که «مبارزه اقتصادی» طبقه کارگر را به این کار «سوق نمیدهد» و «نتایج محسوس» کمی را به او «وعده میدهد» و «نتایج مثبت» آن کم است؟ خیر، تکرار میکنم که داشتن چنین عقیده ای، عیب خود را به گردن دیگران انداختن و کوتاه بینی (و ضمناً برنشتینیسیم) خود را به دوش توده کارگر انداختن است. ما باید خود و عقب ماندن خود را از جنبش توده ها مقصر بدانیم که هنوز نتوانسته ایم وسایل افشای بحد کافی پر دامنه، روشن و سریع تمام این پلیدیها را فراهم سازیم. اگر ما اینکار را بکنیم (و باید اینکار را بکنیم و میتوانیم بکنیم)، - آنوقت خام ترین کارگر هم خواهد فهمید و یا احساس خواهد کرد که دانشجو و پیروان فرق مذهبی، موژیک و نویسندگان از طرف همان نیروی سیاهی در معرض توهین و بیدادگری هستند که خود او را در هر قدم زندگانی اش اینقدر مورد ظلم و فشار قرار میدهد، و پس از اینکه این مطلب را احساس کرد بفکر این میافتد و خواه ناخواه بفکر این

میافتد، که خود نیز بر ضد این جریان واکنشی بخرج دهد و آنگاه میتواند - امروز بر ضد سانسورچی ها هیاهو راه اندازد، فردا در جلو خانه فرمانداریکه شورش دهقانان را خوابانده است تظاهر کند و پس فردا آن ژاندارمهای در لباس روحانی را، که کار انکیزیسیون مقدس را انجام میدهند، تادیب نماید و غیره. ما هنوز برای این که مدارک افشاکننده همه جانبه و تازه ای را در بین کارگران بریزیم خیلی کم یا تقریباً هیچ کار نکرده ایم. بسیاری از ماها حتی هنوز این وظیفه خود را هم نمیدانند و بطور خود بخودی دنبال «مبارزه عادی روزمره» محیط محدود زندگی فابریک را گرفته اند. با چنین اوضاع و احوالی گفتن اینکه: «ایسکرا» میخواهد از اهمیت سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره در مقابل ترویج ایده های درخشان و مکمل بکاهد» (مارتینف ص ۶۱) بمنزله عقب کشیدن حزب و بمنزله دفاع و تجلیل از عدم آمادگی و عقب ماندگی ما است.

اما در باب دعوت توده ها به فعالیت، باید گفت که هر آینه تبلیغات جدی سیاسی و افشاگریهای روشن و جاندار عملی شود، آنوقت این امر خودبخود صورت خواهد گرفت. مچ یک نفر مجرم را در حال ارتکاب جرم گرفتن و رسوا کردن وی در همانساعت در ملاء عام - این بخودی خود از هر گونه «دعوتی» اثرش بهتر است، اثر این امر غالباً چنان است که بعدها حتی نمیشود معلوم کرد که در حقیقت چه کسی توده را «دعوت کرده» و فلان و یا بهمان نقشه نمایش و غیره را پیش کشیده است. دعوت را - نه بطور کلی بلکه بمفهوم مشخص کلمه - فقط میتوان در محل عمل کرد، فقط کسی میتواند دعوت نماید که خودش هم اکنون در حال حرکت است. و اما کار ما یعنی کار نگارندگان سوسیال دموکرات اینست که افشاگریهای سیاسی و تبلیغات سیاسی را عمیق تر، پردامنه تر و قویتر بکنیم.

اینک بجاست چند کلمه ای هم درباره «دعوتها» صحبت کنیم. یگانه ارگانی که پیش از حوادث بهار کارگران را دعوت کرد که در مسئله ای چون فرا خواندن دانشجویان به ارتش، که مطلقاً وعده هیچگونه نتایج محسوسی نمیدهد، فعالانه مداخله نمایند - «ایسکرا» بود. بلافاصله بعد از انتشار امریه مورخه ۱۱ ژانویه، دائر به «فراخواندن ۱۸۳ نفر دانشجویان به ارتش» «ایسکرا» مقاله ای در اینخصوص درج نمود. (شماره ۲ ماه فوریه) (۴۴*) و پیش از آغاز هرگونه نمایشی آشکارا دعوت میکرد که «کارگران به کمک دانشجویان بشتابند» و «مردم» را دعوت مینمود که باین رفتار بیشرمانه دولت بی مهابا جواب دهند. ما از همه و از فرد فرد میپرسیم: علت و سبب این کیفیت برجسته و نمایان، یعنی اینکه مارتینف، که اینقدر راجع «به دعوت» صحبت میکرد و حتی «دعوت» را یکی از شکل های فعالیت میدانست، درباره این دعوت حتی کلمه ای هم بر زبان نراند چه بود؟ و آیا با این تفصیل کوتاه بینی نیست که مارتینف «ایسکرا» را، به این علت که مردم را بحد کافی بمبارزه برای خواست هائیکه «نتایج محسوسی وعده میدهند» دعوت نمیکند، یک جانبه میخواند؟

اکنون می‌ستهای ما، از آنجمله «رابوچیه دلو»، موفقیت خود را مدیون آن بودند که خود را به رنگ کارگران عقب مانده درمی آوردند. ولی کارگر سوسیال دموکرات، کارگر انقلابی (عده اینگونه کارگران هم روزافزون است) تمام این استدلال‌ها را در باره مبارزه برای خواست‌هایی که «وعده نتایج محسوس می‌دهند» و غیره با خشم و تنفر رد خواهد کرد زیرا او خواهد فهمید که این نیز یکی از شقوق همان قصه کهنه اضافه شدن یک کوچک بیک روبل است. چنین کارگری به ناصحین خویش در «رابوچایا میسل» و «رابوچیه دلو» خواهد گفت: بیهوده در تشویش هستید آقایان، شما با مداخله در کاری که ما خود از عهده آن بر می آئیم خیلی بخودتان زحمت می‌دهید ولی از انجام وظایف حقیقی خود سر می پیچید. آخر این هیچ عاقلانه نیست؛ که می‌گوئید وظیفه سوسیال دموکراتها اینست که بهمان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهند؛ این فقط ابتدای کار است و وظیفه عمده سوسیال دموکراتها این نیست زیرا که در تمام جهان و از آنجمله در روسیه هم اغلب خود پلیس کارش این شده است، که بمبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهد و کارگران خودشان رفته رفته این موضوع را درک می‌کنند که حکومت پشتیبان کیست (۴۵*).* آخر، «مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت» که شما آنرا کشف آمریکا میدانید – در بسیاری از نقاط دورافتاده روسیه بتوسط خود کارگرانی صورت می‌گیرد که موضوع اعتصابات را شنیده لیکن از سوسیالیسم تقریباً چیزی بگوششان نخورده است. آخر، آن «فعالیتی» که شماها با پیش کشیدن خواست‌های مشخصی، که وعده نتایج محسوسی را می‌دهند، می‌خواهید از آن پشتیبانی نمائید در بین ما کارگران اکنون دیگر موجود است و ما خودمان در فعالیت روزمره سندیکائی و کوچک خود این خواست‌های مشخص را اغلب بدون هرگونه کمک روشنفکران مطرح می‌کنیم. ولی چنین فعالیتی ما را قانع نمی‌کند؛ ما بچه نیستیم که بتوان با یک قلیه سیاست «اقتصادی» سیرمان کرد؛ ما می‌خواهیم آنچه را که دیگران میدانند ما هم بدانیم، ما می‌خواهیم با همه جوانب حیات سیاسی مفصلاً آشنا شویم و فعالانه در همه و هرگونه واقعه سیاسی شرکت نمائیم. برای این کار لازم است که روشنفکران آنچه را ما خودمان هم از آن آگاهیم کمتر تکرار کنند (۴۶*) و بیشتر از چیزهایی برای ما صحبت کنند که هنوز نمی‌دانیم و شخصاً از تجربه فابریکی و «اقتصادی» خود هیچوقت نمی‌توانیم بدانیم یعنی: از دانش سیاسی. این دانش را شما روشنفکران می‌توانید بدست آورید و شما موظفید آنرا صد و هزار بار زیادتر از آنچه که تا بحال به ما رسانده اید به ما برسانید و آنها نه تنها به شکل مباحث و رسالات و مقالات (که اکثر اوقات – ببخشید اگر بی پرده صحبت می‌کنم! – خسته کننده است) بلکه حتماً بشکل افشاگریهای جاندار آن اعمالی که حکومت و طبقات فرمانروای ما در حال حاضر در تمام شئون زندگی انجام می‌دهند. بفرمائید این وظیفه خود را با صرف قوای بیشتری انجام دهید و راجع به «افزایش فعالیت توده کارگر» قدری کمتر حرف بزنید. فعالیت ما بمراتب بیشتر از آنستکه شما تصور مینمائید. ما قادریم با مبارزه

آشکار خود در خیابانها حتی از آن خواست هائی هم که وعده هیچ «نتایج محسوسی» را نمیدهد پشتیبانی کنیم! و کار شما نیست که فعالیت ما را «زیادتر کنید» چونکه همان خود شمائید که فعالیتتان کافی نیست. در مقابل جریان خودبخودی کمتر سر فرود آورید و قدری بیشتر در فکر افزایش فعالیت خودتان باشید. آقایان!

د) چه وجه مشترکی بین اکونومیسم

و تروریسم وجود دارد؟

ما در تبصره، بالا، یک اکونومیست و یک تروریست غیر سوسیال دموکرات را که تصادفاً همعقیده در آمده بودند با هم مقایسه کردیم. ولی اگر بطور کلی به موضوع بنگریم آنوقت باید گفت که بین این و آن یک رابطه ناگزیر درونی و نه تصادفی، وجود دارد که در باره آن ما مجبوریم ذیلاً سخن بگوئیم و موضوعیست که بحث در باره آن از لحاظ مسئله پرورش روح فعالیت انقلابی یک امر ضروریست. اکونومیستها و تروریستهای کنونی یک ریشه مشترک دارند و آن: سر فرود آوردن در برابر جریان خودبخودی است که ما در فصل گذشته راجع به آن، بعنوان یک پدیده عمومی، سخن راندیم و اکنون آنرا از لحاظ تأثیری که در رشته فعالیت سیاسی و مبارزه سیاسی دارد مورد مذاقه قرار میدهیم. در نظر اول این ادعای ما ممکن است خلاف گوئی جلوه کند زیرا ظاهراً تفاوت بین کسانی که روی «مبارزه عادی روزمره» اصرار میورزند و آنهاستیکه افراد جداگانه را به فداکارانه ترین مبارزه ها دعوت مینمایند بسیار است. ولی این خلاف گوئی نیست. اکونومیستها و تروریستها در مقابل قطب های مختلف جریان خودبخودی سر فرود میاورند: اکونومیستها – در مقابل جریان خودبخودی «نهضت صددرصد کارگری» و تروریستها در مقابل جریان خودبخودی خشم و غضب فوق العاده آتشین روشنفکرانی که نمیتوانند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی را با نهضت کارگری در یک واحد کل بهم به پیوندند. کسیکه ایمانش از این امکان سلب شده یا هرگز به آن ایمان نداشته است حقیقتاً برایش دشوار است بجز ترور راه چاره دیگری برای اطفاء احساسات خشم آگین و انرژی انقلابی خویش بیابد. بدینطریق سر فرود آوردن هر یک از دو خط مشی مذکوره فوق در برابر جریان خودبخودی چیزی نیست جز همان آغاز عملی کردن برنامه مشهور "Credo". این برنامه چنین است: کارگران خود «علیه کارفرمایان و حکومت مبارزه اقتصادی میکنند (مؤلف "Credo" باید ما را ببخشد که فکر او را با سخنان مارتینف بیان مینمائیم! ما برآنیم که حق داریم اینکار را بکنیم زیرا در "Credo" هم گفته میشود که چگونه فکر کارگران در جریان مبارزه اقتصادی «به رژیم سیاسی سوق می یابد»)، – ولی روشنفکران مبارزه سیاسی را با قوای خویش و طبیعی است که به کمک ترور انجام میدهند! این

یک استنتاج کاملاً منطقی و ناگزیر است که ولو کسانی که اقدام به عملی نمودن این برنامه میکنند خود نیز به ناگزیر بودن آن پی نبرده باشند باز نمیشود در آن اصرار نورزید. فعالیت سیاسی دارای قانون مخصوص بخودی است مستقل از شعور کسانی که حتی با منتهای حسن نیت مردم را به ترور و یا به جنبه سیاسی دادن به مبارزه اقتصادی دعوت میکنند. دوزخ هم با نیت حسنه برپا شده است و در موضوع مورد بحث نیت حسنه شخص را از سوق خود بخودی به «راه کمترین» مقاومت و به راه برنامه صدرصد بورژوازی "Credo" نجات نمیدهد. بالاخره این نکته هم تصادفی نیست که بسیاری از لیبرالهای روس - خواه لیبرالهای آشکار و خواه لیبرالهائی که نقاب مارکسیستی به روی خود زده اند - از دل و جان علاقمند به ترور و کوشا هستند که در لحظه حاضر از رونق روحیه تروریستی پشتیبانی نمایند.

از اینرو هنگامیکه «گروه سوسیال - رولوسیونر سوابودا» بوجود آمد و مساعدت و همراهی همه جانبه به جنبش کارگری را وظیفه خویش قرار داد ولی ترور را داخل برنامه خود نمود و خود را از سوسیال دموکراسی باصطلاح مبری دانست، آنوقت این قضیه یک بار دیگر صحت دور اندیشی شگرف پ. ب. آلسکرد را، که در همان پایان سال ۱۸۹۷ این نتایج تزلزلات سوسیال دموکراتیک را کلمه به کلمه پیش گوئی نموده («در اطراف مسئله وظایف و تاکتیک کنونی») و «دو دورنمای» مشهور خود را طرح کرده بود، تأیید نمود. تمام مباحثات و اختلافات بعدی بین سوسیال دموکراتهای روس مانند نطفه گیاهی که در داخل بذر باشد در این دو دورنما نهفته است (۴۷*).

از نقطه نظر مذکور، این مطلب نیز واضح میگردد که «رابوچیه دلو» که در مقابل جریان خودبخودی اکونومیسم نتوانست ایستادگی کند در مقابل جریان خودبخودی تروریسم هم موفق به ایستادگی نشد. بسیار جالب خواهد بود اگر استدلال مخصوصی را که «سوابودا» برای دفاع از ترور میان آورد در اینجا ذکر کنیم. «سوابودا» «پاک انکار مینماید» که ترور نقش مرعوب کننده داشته باشد (رساله «احیای انقلابیگری» ص ۶۴) ولی در عوض برای آن «اهمیت تهییجی» قائل میشود. این موضوع اولاً از این جهت که یکی از مدارج فساد و انحطاط آن مجموعه قدیمی (ماقبل سوسیال دموکراتیک) ایده هائی را که مردم را وادار به پیروی از ترور مینمود نشان میدهد دارای صفت مشخصه است. اعتراف باینکه اکنون بوسیله ترور نمیشود حکومت را «مرعوب» ساخت - و بنابراین سازمان آنرا برهم زد - در حقیقت معنایش اینستکه ترور بمثابه یک سیستم مبارزه و یک زمینه فعالیت است که در برنامه قید شده باشد بکلی تقبیح شود. ثانیاً این موضوع بخصوص از این جهت که نمونه ای از عدم درک وظایف حیاتی ما را در امر «پرورش فعالیت انقلابی توده» نشان میدهد بمراتب بیشتر دارای صفت مشخصه است. «سوابودا» ترور را بعنوان وسیله ای برای «تهییج» نهضت کارگری و دادن یک «تکان قوی» به آن، تبلیغ مینماید.

مشکلست استدلالی را بتصور آورد که آشکارتر از این خود خویشتن را باطل کند! باید سؤال شود که مگر در زندگی روسیه از اینگونه افتضاحات و بی ترتیبی ها آنقدر کم است که باید وسائل مخصوصی برای «تهییج» اختراع شود؟ از طرف دیگر اگر کسی اصولاً تهییج نمیشود و حتی استبداد روس هم نمیتواند او را تهییج کند، در اینصورت مگر واضح نیست که این شخص بجنگ تن بتن میان حکومت و مشتی تروریست نیز با خونسردی کامل خواهد نگریست؟ تمام مطلب در همین است که توده های کارگر از پلیدیهای زندگی روس بسیار تهییج میشوند ولی ما نمیتوانیم همه آن قطرات و نهرهای هیجان مردم را، که بمیزانی بی اندازه زیادتز از تصورات و خیالات همه ما از زندگی روس جاری است، باصطلاح جمع و متمرکز سازیم و حال آنکه لازم است همه آنها را یکجا جمع نمود و از آنها یک سیل عظیم بوجود آورد. رشد عظیم نهضت کارگری و عطش کارگران به نشریات سیاسی، که در فوق ذکر شد، بطور تکذیب ناپذیری قابل اجرا بودن این وظیفه را ثابت مینماید. و اما دعوت به ترور و همچنین دعوت به اینکه به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داده شود چیزی نیست جز شکل های گوناگون طفره از وظایف بسیار مبرم انقلابیون روس که عبارت از فراهم ساختن موجبات اجرای تبلیغات همه جانبه سیاسی میباشد. «سوابودا» میخواهد ترور را جایگزین تبلیغات کند و صاف و پوست کنده اینطور اظهار عقیده میکند که «وقتی تبلیغات شدید و پرحرارت در بین توده ها شروع شود نقش تهییج کننده آن بازی شده است» (ص ۶۸ «احیای انقلابیگری»). اتفاقاً همین موضوع نشان میدهد که تروریستها و اکونومیستها هیچ یک، باوجود گواه بارز حوادث بهار (۴۸*)، برای فعالیت انقلابی توده ها ارزش کافی قائل نیستند. دسته اول بجستجوی «وسائل تهییج» مصنوعی میروند و دسته دیگر از «خواست های مشخص» دم میزنند. نه این دسته و نه آن دسته هیچیک به توسعه فعالیت خود در امر تبلیغات سیاسی و فراهم نمودن موجبات افشاگریهای سیاسی دقت و توجه کافی نمیکند و حال آنکه هیچ چیز را نه حالا و نه در هیچ موقع دیگری نمیتوان جایگزین این کار کرد.

ه) طبقه کارگر - مبارز پیشقدم در راه دموکراسی

ما دیدیم که اجرای تبلیغات سیاسی بسیار وسیع و بنابراین فراهم نمودن موجبات افشاگریهای همه جانبه سیاسی نیز وظیفه مطلقاً ضروری و مبرم ترین وظیفه ضروری فعالیت است بشرطیکه این فعالیت حقیقتاً سوسیال دموکراتیک باشد. ولی ما فقط بعلت احتیاج بسیار مبرم طبقه کارگر بدانش سیاسی و تربیت سیاسی، این نتیجه را حاصل نمودیم و حال آنکه اگر مسئله تنها اینطور طرح میشد خیلی محدود بود و وظایف دموکراتیک عمومی هرگونه سوسیال دموکراسی عموماً و سوسیال دموکراسی کنونی روس خصوصاً از نظر دور میشد. برای اینکه این قاعده را بقدر امکان

مشخص تر توضیح دهیم کوشش میکنیم موضوع را از جانبی که بفر یک اکونومیست از همه «نزدیکتر» است یعنی از جهت عملی مورد بررسی قرار دهیم. در اینکه شعور سیاسی طبقه کارگر را باید توسعه داد «همه موافقند». ولی این سؤال پیش می آید که اینکار را چگونه باید کرد و برای انجام آن چه لازم است؟ مبارزه اقتصادی فکر کارگرنرا تنها به مسئله رفتار حکومت نسبت به طبقه کارگر «سوق میدهد» و بنابراین هر قدر هم که ما بر سر وظیفه «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» زحمت بکشیم باز هم هرگز نخواهیم توانست، در چهار چوب این وظیفه، شعور سیاسی کارگرانرا (تا حدود شعور سیاسی سوسیال دموکراسی) توسعه دهیم، چونکه اصولاً خود این چهار چوب تنگ است. ارزشی را که ما به فرمول مارتینف می‌دهیم هرگز به آن علت نیست که این فرمول استعداد مارتینف را در گمراه کردن مجسم می‌سازد بلکه به آن علت است که فرمول مذکور اشتباه اصلی همه اکونومیستها، یعنی اعتقاد آنها را به اینکه میتوان آگاهی طبقاتی و سیاسی کارگرانرا از درون باصطلاح مبارزه اقتصادی آنها یعنی فقط (یا اقل) بطور عمده) بر مبنای این مبارزه و فقط (یا اقل) بطور عمده) با اتکاء به این مبارزه توسعه داد، بطور بارزی بیان مینماید. چنین نظریه‌ئی از ریشه خطاست، _ و علت آن بویژه اینست که اکونومیستها در حالیکه از جروب‌بحث ما با خود ناخرسندند، نمیخواهند راجع به منشاء اختلافات بطور جدی بیندیشند و نتیجه چنین میشود که ما بهیچوجه منظور یک دیگر را نمیفهمیم و به زبانهای مختلفی گفتگو میکنیم.

شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون، یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان میتوان برای کارگر آورد. رشته ای که این دانش را فقط از آن میتوان تحصیل نمود رشته مناسبات تمام طبقات و قشرها با دولت و حکومت و رشته ارتباط متقابل بین تمام طبقات میباشد. از اینرو به پرسش: چه باید کرد تا به کارگران دانش سیاسی داده شود؟ نمیتوان فقط این یک پاسخ را داد که: «باید میان کارگران رفت»، پاسخی که پراتیسین ها و بخصوص پراتیسین هائی که متمایل به اکونومیسم هستند در اکثر موارد به آن اکتفا مینمایند. برای اینکه به کارگران دانش سیاسی داده شود، سوسیال دموکراتها باید میان کلیه طبقات اهالی بروند و باید دستجات ارتش خود را به تمام اطراف روانه سازند.

ما عمداً یک چنین فرمول زبر و ناهمواریرا اختیار میکنیم و عمداً مطلب را اینقدر ساده بیان مینمائیم _ و این بهیچوجه حاکی از تمایل ما به نقیض گوئی نیست بلکه برای آنستکه فکر اکونومیستها را به آن وظایفی که نسبت به آن بطور غیر قابل عفوی بی اعتنائی میکنند و نیز به آن فرقی «سوق دهیم» که بین سیاست تردیونیونی و سوسیال دموکراتیک وجود دارد و آنان نمیخواهند آنرا بفهمند. بهمین علت از خواننده خواهشمندیم بر آشفته نشده و بدقت سخن ما را تا آخر گوش کند.

شما یک محفل سوسیال دموکرات را نظیر آنچه که در سالهای اخیر بیش از همه معمول شده است در نظر بگیرید و کار آنرا بدقت مورد بررسی قرار دهید. این محفل «با کارگران رابطه» دارد و به همین اکتفا مینماید، اوراقی نشر میکند که در آنها سوء استفاده های فابریکها، جانبداری حکومت از سرمایه داران و مظالم پلیس شلاق کوب میشود؛ در جلسات کارگران صحبت معمولاً یا تقریباً از دایره همان موضوعات خارج نمیگردد؛ کنفرانس و مصاحبه در باره تاریخ جنبش انقلابی و مسائل سیاست داخلی و خارجی حکومت ما و در باره مسائل تکامل اقتصادی روسیه و اروپا و موقعیت طبقات مختلف در جامعه کنونی بسیار بندرت صورت میگیرد، فکر تحصیل رابطه و توسعه منظم آن با سایر طبقات حتی به خاطر کسی هم خطور نمیکند. اصولاً اعضای این محفل یک نفر رهبر ایدآل را غالباً در نظر خود طوری تصویر میکنند که به مراتب بیشتر شبیه به منشی تردیونیون است تا به یک نفر سوسیالیست و پیشوای سیاسی. زیرا مثلاً منشی هر تردیونیون انگلیسی همیشه به کارگران کمک میکند تا به مبارزه اقتصادی بپردازند، وضعیت فابریکها را افشا مینماید، غیر عادلانه بودن قوانین و اقداماتی را، که مخل آزادی اعتصابات و آزادی تعیین پستهای نگهبانی (برای اینکه به عموم اخطار کند که در این کارخانه اعتصاب است) است، توضیح میدهد، مغمض بودن مأمور حکمیت را که خود منتسب به طبقات بورژوازی ملت است نشان میدهد و غیره و غیره. خلاصه کلام هر منشی تردیونیون به «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» کمک مینماید. خیلی هم نمیتوان اصرار ورزید که این هنوز سوسیال دموکراتیسم نیست و ایدآل سوسیال دموکرات باید منشی تردیونیون نبوده، بلکه سخنور توده ای باشد که بتواند در مقابل همه و هرگونه مظاهر خودسری و ستمکاری در هر جایی که روی داده و مربوط به هر قشر و طبقه ای که باشد جواب گوید، بتواند همه این مظاهر را بصورت یک تصویر تعدیات پلیسی و استثمار سرمایه داری تلخیص نماید، بتواند از هر چیز جزئی، برای تشریح عقاید سوسیالیستی و خواست های دموکراتیک خود در برابر همه و نیز برای توضیح اهمیت تاریخی جهانی مبارزه آزادی طلبانه پرولتاریا به عموم، استفاده نماید. مثلاً رهبرانی نظیر روبرت نایت (منشی و لیدر مشهور جمعیت دیگسازان که یکی از مقتدرترین تردیونیونهای انگلیس است) و ویلهلم لیبکنخت را با هم مقایسه نمائید - و سعی کنید آن تناقضاتی را که مارتینف اختلافات خود را با «ایسکرا» در قالب آن قرار میدهد با این دو شخص تطبیق دهید. شما خواهید دید - من شروع به ورق زدن مقاله مارتینف میکنم - که ر. نایت بمراتب بیشتر «توده را به عملیات معین و مشخص دعوت مینمود» (ص ۳۹) و حال آنکه و. لیبکنخت بیشتر «به توضیح انقلابی تمام رژیم کنونی و یا برخی از مظاهر آن» اشتغال ورزیده است (ص ۳۸-۳۹)؛ ر. نایت «نزدیک ترین خواست های پرولتاریا را فرموله نموده و وسایل عملی شدن آنها را نشان میداد» (ص ۴۱) اما و. لیبکنخت در عین اینکه اینکار را میکرد «در عین حال از رهبری بر فعالیت مؤثر

قشرهای گوناگون اپوزیسیون» و «دیکته کردن برنامه مثبت عمل برای آنها (ص ۴۱) (۴۹*) نیز خودداری نمیکرد؛ ر. نایت بویژه میکوشید «حتی المقدور به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دهد» (ص ۴۲) و با شایستگی کامل میتوانست «در مقابل حکومت خواست های مشخصی را قرار دهد که نتایج معین محسوسی را وعده بدهد» (ص ۴۳) و حال آنکه و. لیبکنخت بمراتب بیشتر مشغول «افشاگریهای» «یکجانبه» بود (ص ۴۰)؛ ر. نایت به «سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره» بیشتر اهمیت میداد (ص ۶۱) اما و. لیبکنخت – «به ترویج ایده های درخشان و مکمل» (ص ۶۱)؛ و. لیبکنخت از روزنامه ای که تحت رهبری وی بود یک «ارگان اپوزیسیون انقلابی» بوجود می آورد که «نظامات ما و بویژه نظامات سیاسی ما را تا آنجائیکه با منافع قشرهای گوناگون اهالی تصادم مینمایند فاش و برملا میکند» (ص ۶۳) و حال آنکه ر. نایت «در راه آرمان کارگری کار میکرد و با مبارزه پرولتاریائی رابطه درونی محکم داشت» (ص ۶۳) – این در صورتیستکه «رابطه درونی محکم» را بمعنای آن سر فرود آوردن در مقابل جریان خودبخودی بفهمیم که فوقاً در مثال کریچفسکی و مارتینف بررسی کردیم – و «دایره تأثیر و نفوذ خود را محدود مینمود» و البته مثل مارتینف اطمینان داشت که «بدینوسیله خود تأثیر و نفوذ را بغرنج تر کرده است» (ص ۶۳). خلاصه کلام شما خواهید دید که مارتینف سوسیال دموکراسی را *de facto* * عملاً، در کردار. مترجم. بدرجه تردیونیونیسم تنزل میدهد گو اینکه اینکار را بهیچوجه به آن علت نمیکند که خیر خواه سوسیال دموکراسی نیست بلکه بدان علت که بجای اینکه بخود زحمت داده بافکار پلخانف پی ببرد قدری در بسط و تکامل افکار پلخانف شتاب کرده است.

باری به مطلب خود باز گردیم. ما گفتیم که سوسیال دموکرات، هرگاه فقط در گفتار طرفدار لزوم بسط همه جانبه آگاهی سیاسی پرولتاریا نباشد، باید «بمیان تمام طبقات اهالی برود». در اینجا این سئوالات بمیان میاید که: چگونه باید این کار را کرد؟ آیا ما برای این کار نیرو داریم؟ آیا برای چنین کاری در میان تمام طبقات دیگر زمینه موجود هست؟ آیا این عمل بمعنی عقب نشینی از نظریه طبقاتی یا منجر شدن به چنین عقب نشینی نیست؟ روی این سئوالات قدری مکث کنیم.

ما باید هم بسمت تئوریسین، هم بسمت مروج، هم بسمت مبلغ و هم بسمت سازمانده «به میان تمام طبقات اهالی برویم». در اینکه فعالیت تئوریک سوسیال دموکراتها باید متوجه بررسی تمام خصوصیات موقعیت اجتماعی و سیاسی طبقات گوناگون شود، – هیچ کس شبهه ای ندارد. اما در این زمینه نسبت به کاری که متوجه بررسی خصوصیات زندگی فابریکی است، بی اندازه کم و بطور نامتناسبی کم کار میشود. در کمیته ها و محفلها شما باشخاصی برمییخوید که حتی برای پیدا کردن آشنائی خاص با فلان رشته تولید مصنوعات آهن به تعمق میپردازند، – ولی تقریباً، ولو

برای نمونه هم باشد در بین اعضای تشکیلات (که چنانکه اغلب پیش می آید بعللی ناگزیرند از فعالیت عملی دور گردند) به کسی برنمیخورید که اختصاصاً کارش این باشد که مدارکی در باره فلان مسئله روزمره زندگی اجتماعی و سیاسی ما جمع کنند که بتواند برای کار سوسیال دموکراتیک در سایر قشرهای اهالی موجبی بدست دهد. وقتی از کم بودن آمادگی اکثریت رهبران کنونی جنبش کارگری سخن گفته میشود، نمیتوان موضوع آماده شدن در این مورد را نیز از یاد برد زیرا این موضوع نیز بدرک «اکونومیست مآبانه» «رابطه درونی محکم با مبارزه پرولتاریائی» مربوط است. اما بدیهیست که مهمترین مسئله در اینمورد عبارتست از ترویج و تبلیغ در میان تمام قشرهای مردم. برای سوسیال دموکرات اروپای غربی این وظیفه را جلسات و اجتماعات مردم، که هرکس مایل است میتواند به آنجا برود و نیز پارلمانی، که او در آنجا در برابر وکلای تمام طبقات سخنرانی میکند، آسان میگرداند. ما نه پارلمان داریم، نه آزادی اجتماعات - ولی معهدا میتوانیم از کارگرانیکه مایلند گفته های یکنفر سوسیال دموکرات را بشنوند جلساتی تشکیل دهیم. ما همچنین باید بتوانیم از نمایندگان همه و هرگونه طبقات اهالی، همینقدر که مایل به شنیدن گفته های یکنفر دموکرات باشند، جلساتی تشکیل دهیم. زیرا کسی که در عمل فراموش کند که «کمونیستها از هرگونه نهضت انقلابی پشتیبانی میکنند»، و ازاینرو ما موظفیم، بدون اینکه دقیقه ای عقاید سوسیالیستی خود را پنهان داریم وظایف عمومی دموکراسی را در برابر تمام مردم بیان و خاطر نشان کنیم، - آنکس سوسیال دموکرات نیست، کسی که در عمل فراموش کند که وظیفه اش اینست که در طرح و تشدید و حل هرگونه مسائل عمومی دموکراتیک در پیشاپیش همه باشد، آنکس سوسیال دموکرات نیست.

ممکن است خواننده بی حوصله سخن ما را قطع کند و بگوید: «با این فکر همه کاملاً موافقت!» و در دستورالعمل نوین برای هیئت تحریریه روزنامه «رابوچیه دلو»، که در آخرین کنگره اتحادیه (۷۳) تصویب شد، صریحاً گفته میشود که: «کلیه پدیده ها و حوادث زندگی اجتماعی و سیاسی که با پرولتاریا، خواه مستقیماً بعنوان طبقه جداگانه و خواه بعنوان پیش آهنگ تمام قوای انقلابی در مبارزه در راه آزادی تماس مییابند باید به منظور ترویج و تبلیغ سیاسی مورد استفاده قرار گیرند» («دو کنگره» ص ۱۷ تکیه روی کلمات از ماست). آری، اینها سخنان بسیار صحیح و بسیار خوبی است، و هرگاه «رابوچیه دلو» باین سخنان پی میبرد و همراه با این سخنان چیز دیگری که با اینها مغایرت داشته باشد نمیگفت، ما کاملاً راضی بودیم. خود را «پیش آهنگ» و دسته پیشرو نامیدن کم است، - باید عمل هم طوری باشد که همه دسته های دیگر به بینند و ناگزیر معترف گردند که ما پیشاپیش دیگران میرویم. و ما از خواننده میپرسیم: آیا ممکن است نمایندگان سایر «دسته ها» چنان احمق باشند که «پیش آهنگ» بودن ما را با حرف باور کنند؟ مثلاً یک همچو منظره ای را در نظر خود مجسم کنید. سوسیال دموکراتی نزد «دسته» رادیکالها

یا مشروطه طلبان لیبرال تحصیل کرده روس می آید و به آنها میگوید: ما - پیش آهنگیم؛ «اکنون در برابر ما این وظیفه قرار گرفته است که چگونه حتی الامکان به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهیم». آن رادیکال یا مشروطه طلبی که قدری عاقل باشد (بین رادیکالها و مشروطه طلبان روس هم اشخاص عاقل بسیاریند) از شنیدن این حرف پوزخند خواهد زد و خواهد گفت (البته در دلش زیرا که در اکثر موارد او دیپلمات مجربی است): «عجب آدم ساده لوحی است این «پیش آهنگ»! حتی اینرو هم نمیفهمد که به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن - وظیفه ما یعنی نمایندگان پیشرو دموکراسی بورژوازی است. مگر نه اینستکه ما هم مانند همه بورژواهای اروپای باختری میخواهیم کارگرانرا به سیاست جلب کنیم، منتها فقط به سیاست تردیونیونی نه به سیاست سوسیال دموکراتیک. سیاست تردیونیونی طبقه کارگر همان سیاست بورژوازی طبقه کارگر است و طرزی هم که این «پیش آهنگ» وظایف خود را فرمولبندی میکند همان طرز فرمولبندی سیاست تردیونیونی است! از اینرو بگذار آنها هر قدر میل دارند خودشان را سوسیال دموکرات بنامند. من که بچه نیستم تا برای خاطر اتیکت از جا در بروم! فقط بگذار مردم تحت تأثیر این دگماتیک های ارتدکس زیانکار واقع نگردند، بگذار «آزادی انتقاد» را برای کسانی که سوسیال دموکراسی را از روی نفهمی به مجرای تردیونیونی میکشاند باقی بگذارند!»

و وقتیکه مشروطه طلب ما می فهمد که سوسیال دموکراتهایی که دم از پیش آهنگی سوسیال دموکراسی میزنند، اکنون که در جنبش ما جریان خودبخودی تقریباً رواج کامل دارد، بیش از هر چیزی در عالم از «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خودبخودی» و از «تقلیل اهمیت سیر پیشروی مبارزه عادی روزمره در مقابل ترویج ایده های درخشان و مکمل» و غیره و غیره بیم دارند آنگاه تبسم خفیف وی به قهقهه رعدآسا بدل میشود! او میگوید: عجب دسته «پیشروئی» که میترسد مبدا آگاهی از جریان خودبخودی جلو افتد، میترسد «نقشه» جسورانه ای پیش کشد که ناگزیر مورد قبول عموم، حتی مخالفین واقع گردد. بلکه اینها کلمه «پیش آهنگ» را با کلمه «پس آهنگ» اشتباه میکنند؟

حقیقتاً هم در استدلال زیرین مارتینف دقت نمائید. نامبرده در صفحه ۴۰ میگوید که تاکتیک افشاء کننده «ایسکرا» یک جنبه است و «هر قدر هم ما تخم عدم اعتماد و نفرت نسبت به حکومت بکاریم، معهدا مادامکه موفق نشده ایم برای سرنگون ساختن آن، دامنه انرژی فعالانه اجتماعی را بقدر کفایت بسط دهیم، به مقصد نائل نخواهیم گشت». بطور معترضه باید گفت که ما با این دلسوزی نسبت به افزایش فعالیت توده ها که در عین حال کوششی است که برای کاهش فعالیت خویش میشود، آشنا هستیم. ولی اکنون مطلب برسر این نیست. پس مارتینف در اینجا از انرژی انقلابی («برای سرنگون ساختن») سخن میراند. ولی به چه نتیجه ای میرسد؟ چون در موقع عادی قشرهای گوناگون اجتماعی ناگزیر از طرق مختلفی میروند «لذا واضح است که ما سوسیال

دموکراتها نمیتوانیم در آن واحد فعالیت مؤثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون را رهبری کنیم، نمیتوانیم برای آنها برنامه مثبت عمل را دیکته نمائیم، نمیتوانیم به آنها نشان دهیم که به چه وسایل باید برای منافع خویش هر روز مبارزه کرد... قشرهای لیبرال خودشان در باره مبارزه فعالانه در راه نزدیکترین منافع خویش، یعنی مبارزه ای که آنان را با رژیم سیاسی موجوده ما مصادم خواهد نمود، اهتمام خواهند ورزید» (ص ۴۱). بدینطریق مارتینف پس از آغاز سخن در باره انرژی انقلابی و مبارزه فعال برای سرنگون کردن حکومت مطلقه، بلافاصله بسوی انرژی حرفه ای و مبارزه فعال در راه نزدیکترین منافع منحرف شد! بخودی خود معلوم است که ما نمیتوانیم مبارزه دانشجویان، لیبرالها و غیره را در راه «نزدیکترین منافع» آنان رهبری کنیم و لیکن بحث که بر سر این موضوع نبود، آقای اکونومیست بزرگوار! بحث بر سر امکان و لزوم شرکت قشرهای اجتماعی گوناگون برای سرنگون کردن حکومت مطلقه بود و ما این «فعالیت مؤثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون» را نه تنها میتوانیم رهبری کنیم، بلکه، اگر بخواهیم «پیش آهنگ» باشیم، حتماً هم باید رهبری بکنیم. برای اینکه دانشجویان ما، لیبرالهای ما و غیره «با رژیم سیاسی موجوده ما مصادم گردند» برای اینکار نه فقط آنها خودشان بلکه قبل از همه و بیشتر از همه خود پلیس و خود مأمورین عالیرتبه حکومت مطلقه اهتمام خواهند ورزید. ولی «ما اگر میخواهیم دموکراتهای پیشرو باشیم باید همان مصروف آن باشد که فکر اشخاصی را که فقط از انتظامات دانشگاهها و یا فقط از زمستوها (۷۴) و غیره ناراضی هستند به پوچ و بیمصرف بودن تمام این نظم سیاسی سوق دهیم. ما باید وظیفه ای بر عهده خود گیریم که تحت رهبری حزب خود موجبات چنان مبارزه سیاسی همه جانبه ای را فراهم آوریم که همه و هرگونه قشرهای اپوزیسیون ضد حکومت بتوانند بقدر مقدور باین مبارزه و باین حزب یاری نموده و واقعاً بیاری و مساعدت آن همت گمارند. ما باید از پراتسین های سوسیال دموکرات چنان پیشوایان سیاسی ببار آوریم که بتوانند تمام مظاهر این مبارزه همه جانبه را رهبری نمایند، بتوانند، در موقع لزوم، هم به دانشجویان مضطرب، هم به ناراضیان زمستوها، هم به پیروان خشمگین فرق مختلف مذهبی، هم به آموزگاران توده ای رنجیده خاطر و غیره و غیره «برنامه مثبت عمل را دیکته کنند». باین جهت این ادعای مارتینف بکلی عاری از صحت است که «ما در مورد آنان فقط نقش منفی افشاء کننده نظامات موجوده را میتوانیم بازی کنیم... ما فقط ممکنست امیدواریهایی را که آنها به کمیسیونهای مختلف دولتی دارند بر باد دهیم» (تکیه روی کلمات از ماست). مارتینف با این اظهاراتش نشان میدهد که در مسئله نقش حقیقی «پیش آهنگ» انقلابی مطلقاً چیزی نمیفهمد. و هرگاه خواننده متوجه این نکته باشد، آنوقت به مفهوم حقیقی این آخرین گفته های مارتینف پی خواهد برد: «ایسکرا» ارگان اپوزیسیون انقلابی است که نظامات ما و بویژه نظامات سیاسی ما را تا آنجائیکه با منافع قشرهای کاملاً گوناگون اهالی تصادم مینماید فاش و برملا میکند. ولی

ما، فقط در راه آرمان کارگری کار کرده و خواهیم کرد و با مبارزهٔ پرولتاریا، رابطهٔ درونی محکم داریم. وقتی ما دائرهٔ تأثیر و نفوذ خود را محدود میکنیم بدینوسیله خود تأثیر و نفوذ را هم بفرغتر میسازیم» (ص ۶۳). مفهوم حقیقی این استنتاج بدینقرار است: «ایسکرا» میخواهد سیاست تردیونیونی طبقهٔ کارگر را (که پراتیسیین های ما از روی سوء تفاهم یا بواسطهٔ آماده نبودن و یا از روی اعتقاد اغلب اوقات باین سیاست اکتفا مینمایند) تا درجهٔ سیاست سوسیال دموکراتیک ارتقاء دهد. ولی «رابوچیه دلو» میخواهد سیاست سوسیال دموکراتیک را تا درجهٔ سیاست تردیونیونی تنرل دهد. و آنوقت با اینموضع باز «رابوچیه دلو» به همه و هر کس اطمینان میدهد که این – «دو خط مشی را میتوان در کار عمومی کاملاً با یکدیگر وفق داد» – O, sancta simplicitas * * * ای ساده لوحی مقدس! مترجم. *

جلوتر برویم. آیا ما آن نیرو را داریم که ترویج و تبلیغ خود را متوجه تمام طبقات اهالی نمائیم؟ آری، البته. اکنون میسازیم ما، که اغلب متمایلند این موضوع را انکار نمایند، آن گام بزرگی را که جنبش ما از سال ۱۸۹۴ (تقریباً) تا ۱۹۰۱ بجلو برداشته است فراموش میکنند. اینها «دنبالهٔ روهای» حقیقی هستند که اغلب تحت تأثیر تصورات دوران ابتدائی جنبش ما، که مدتهاست سپری شده، زندگی میکنند. آنزمان واقعاً قوای ما بطور حیرت انگیزی کم بود، در آنزمان تصمیم راسخ باینکه همگی برای کار میان کارگران بروند و تقبیح شدید هرگونه انحراف از این کار یک امر طبیعی و مشروع بود، آنزمان تمام وظیفه ما عبارت از آن بود که در میان طبقه کارگر استوار گردیم. اکنون قوای عظیمی به جنبش جلب شده، بهترین نمایندگان نسل جوان طبقات تحصیل کرده تماماً بسوی ما روآور شده اند، در همه جا و در تمام ایالات کسانیکه در جنبش شرکت نموده یا مایلند در جنبش شرکت ورزند و اشخاصیکه گرایش بسوی سوسیال دموکراسی دارند ناگزیرند دست روی دست بگذارند (و حال آنکه در سال ۱۸۹۴ سوسیال دموکراتهای روس را با انگشت ممکن بود شمرد). یکی از نواقص اصلی سیاسی و سازمانی جنبش ما این است که ما نمیتوانیم همه این قوا را بکار اندازیم و به همه کار مناسب محول نمائیم (در این باره در فصل آینده مفصل تر بحث خواهیم نمود). اکثریت هنگفت این قوا از امکان «رفتن بمیان کارگران» کاملاً محرومند و بنابراین دربارهٔ خطر انصراف قوا از کار اصلی ما جای سخنی هم نمیتواند باشد. برای اینکه یک دانش سیاسی حقیقی، همه جانبه و زنده در اختیار کارگران گذاشته شود، باید در همه جا، در تمام قشرهای اجتماعی و در هر موضعی، که امکان شناسائی فنرهای درونی محرک مکانیسم دولتی ما در آنجا هست، از «افراد خودی» یعنی سوسیال دموکراتها وجود داشته باشند. و اینگونه اشخاص نه تنها از لحاظ ترویج و تبلیغ بلکه بمراتب بیش از آن از لحاظ تشکیلاتی لازمند.

آیا برای فعالیت در میان تمام طبقات اهالی زمینه موجود است؟ کسیکه اینرا نمیبیند، در

اینجا هم باز سطح آگاهی، از جنبش خودبخودی توده‌ها عقب است. جنبش کارگری موجب شده و میشود که دسته‌ای ناراضی، دسته‌دیگر به پشتیبانی اپوزیسیون امیدوار و دسته‌سوم به قابل دوام نبودن حکومت مطلقه و ورشکستگی ناگزیر آن معتقد گردند. اگر ما باین وظیفه خود آگاه نبودیم که باید از همه و هرگونه مظاهر نارضایتی استفاده کنیم و تمام ذرات اعتراض را، ولو در حالت جنینی هم باشد، جمع آوری نمائیم و مورد مطالعه قرار دهیم، در اینصورت فقط در گفتار «سیاست مدار» و سوسیال دموکرات میبودیم (که نظائر آن در زندگی بسیار و بسیار است). لازم به تذکر نیست که تمام توده‌چندین میلیونی دهقانان زحمتکش، پیشه‌وران، صنعتگران خرده‌پا و غیره نیز همیشه با ذوق و شوق به تبلیغات یک نفر سوسیال دموکرات کم و بیش ماهر گوش خواهند داد. ولی آیا اصولاً ممکن است ولو یک طبقه از اهالی را نشان داد که در میان آن اشخاص، دسته‌ها و محافلی وجود نداشته باشند که از بیدادگری و خودسری ناراضی بوده و بالنتیجه در دسترس تبلیغات یک نفر سوسیال دموکرات که بیان‌کننده دردناکترین نیازمندیهای عمومی دموکراتیک است قرار نگیرند؟ و اما اگر کسی بخواهد چگونگی این تبلیغات سیاسی یک نفر سوسیال دموکرات را در بین تمام طبقات و قشرهای اهالی در نظر خود مجسم نماید، ما او را متوجه افشاگریهای سیاسی به معنای وسیع این کلمه می‌کنیم که بمثابة وسیله عمده (ولی البته نه یگانه وسیله) این تبلیغات است.

من در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» («ایسکرا» شماره ۴، ماه مه سال ۱۹۰۱)، که لازم خواهد شد در باره آن ذیلاً بطور مفصل بحث کنیم، نوشته بودم: «ما باید در قشرهای کم و بیش آگاه مردم شوق و ذوق افشاگریهای سیاسی را تحریک کنیم. نباید متأثر شد از اینکه ندهائی که برای افشای رژیم سیاسی برمیخزد در حال حاضر تا این درجه ضعیف، نادر و محجوبانه است. علت این بهیچوجه سازش عمومی با خودسری پلیس نیست، بلکه علت آنستکه اشخاصیکه قادر و آماده افشا کردن میباشند فاقد تریبونی هستند که از آنجا بتوانند سخن بگویند - فاقد شنوندگانی هستند که با شوق و ذوق حرف ناطق را گوش کنند و او را تشویق و پشت گرم نمایند - این اشخاص در هیچ جا بین مردم چنین نیروئی را نمیبینند که ارزش داشته باشد در مقابل آن از حکومت «فعال مایشاء» روس شکایت نمایند... ما اکنون یارای آنرا داریم و موظفیم که برای افشای حکومت تزاری در برابر عامه مردم تریبونی برپا کنیم؛ - چنین تریبونی باید روزنامه سوسیال دموکراتیک باشد» (*۵۰).

چنین شنوندگان ایده آلی برای افشاگریهای سیاسی همانا طبقه کارگر است که برای وی دانش همه جانبه و زنده سیاسی قبل از هر چیز و بیش از هر چیز ضروریست و از همه زیادتر شایستگی آنرا دارد که این دانش را در مبارزه فعالانه بکار بندد، ولو اینکه این مبارزه وعده هیچگونه «نتایج محسوسی» را هم ندهد. و اما تریبون افشاء در برابر عامه مردم فقط میتواند یک

روزنامه برای سراسر روسیه باشد. «در اروپای کنونی جنبشی که سزاوار داشتن نام سیاسی باشد بدون ارگان سیاسی غیرممکن است» و روسیه هم از این لحاظ بدون شبهه جزو اروپای کنونی میباشد. اکنون دیرگاهی است که در کشور ما مطبوعات بعنوان نیروئی عرض وجود میکند وگرنه حکومت برای تطمیع آن و یاری رسانیدن به هرگونه کاتکوف ها و مشیرسکی ها ده ها هزار منات صرف نمیکرد. و اینهم در روسیه استبدادی تازگی ندارد که مطبوعات غیر علنی بندهای سانسور را شکسته و ارگانهای علنی محافظه کار را وادر ساخته اند آشکارا از آنها سخن رانند. در سالهای ۷۰ و حتی ۵۰ سده گذشته نیز کار بر همین منوال بود و حال آنکه چقدر بر وسعت و عمق آن قشرهایی از مردم، که آماده خواندن مطبوعات غیرعلنی هستند و - بنابه گفته آن کارگری که نامه برای «ایسکرا» فرستاده بود (شماره ۷) - میخواهند از روی این مطبوعات بیاموزند که «چگونه باید زیست و چگونه باید مرد»، افزوده شده است. همانگونه که افشاگریهای اقتصادی بمنزله اعلان جنگ به صاحبان فابریک است، بهمانگونه نیز افشاگریهای سیاسی اعلان جنگ به حکومت است. و هر قدر این اقدامات افشا کننده پردامنه تر و شدیدتر باشد و هر قدر آن طبقه اجتماعی که اعلان جنگ میدهد تا شروع به جنگ نماید پر جمعیت تر و مصمم تر باشد، بهمان نسبت نیز این اعلان جنگ اهمیت معنوی بیشتری کسب می نماید. بنابراین افشاگریهای سیاسی بخودی خود یکی از وسایل توانای متلاشی ساختن رژیم متخاصم، یکی از وسایل جدا نمودن متفقین تصادفی یا موقتی از دشمن و یکی از وسایل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان دائمی حکومت مطلقه است.

در زمان ما تنها حزبی میتواند پیش آهنگ قوای انقلابی گردد که بتواند موجبات افشاگریها را واقعاً در برابر عامه مردم فراهم سازد. این واژه «عامه مردم» دارای مضمون بسیار وسیعی است. اکثریت هنگفت افشا کنندگانیکه از طبقه غیر کارگر هستند (و برای پیش آهنگ شدن همانا باید طبقات دیگر را جلب کرد) - سیاستمداران هشیار و اشخاص خونسردی هستند که حساب کار خود را دارند. اینها بخوبی میدانند که حتی شکایت از دست مأمور دون پایه هم خالی از خطر نیست تا چه رسد بدولت «فعال مایشاء روس». و آنها فقط هنگامی شکایت خود را نزد ما خواهند آورد که به بینند این شکایت واقعاً میتواند مؤثر واقع شود و ما یک نیروی سیاسی هستیم. برای اینکه ما در انظار اشخاص بیگانه چنین نیروئی بشویم بایستی در ارتقاء درجه آگاهی و ابتکار و انرژی خویش بسیار و با سرسختی تمام کار کنیم؛ برای حصول این مقصود هم کافی نخواهد بود اگر ما به تئوری و عملی که در حقیقت پس آهنگ است برچسب «پیش آهنگ» بزنیم.

و اما آن کسی که با پشتکار نامتناسب با خرد خود «رابطه درونی محکم با مبارزه پرولتاریائی» را ستایش میکند از ما خواهد پرسید و هم اکنون می پرسد که اگر ما باید عهده دار فراهم ساختن موجبات افشاگری واقعاً همگانی اعمال حکومت باشیم، در این صورت جنبه

طبقاتی جنبش ما به چه صورتی متظاهر خواهد شد؟ — باین صورت که ما سوسیال دموکراتها موجبات این افشاگریها را برای عامه مردم فراهم میسازیم؛ — باین صورت که همه مسائلی که در امر تبلیغات به میان می آید همواره با روح سوسیال دموکراتیک تشریح شده و هیچگونه چشم پوشی و اغمازی نسبت به تحریفات عمدی و غیر عمدی در مارکسیسم نخواهد شد؛ باین صورت که این تبلیغات سیاسی همه جانبه از طرف حزبی بعمل خواهد آمد که هم حمله به حکومت بنام عموم مردم، هم پرورش انقلابی پرولتاریا را در عین حفظ استقلال سیاسی وی و هم رهبری مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و استفاده از آن تصادمات خودبخودی وی با استثمار کنندگان را که پیوسته قشرهای جدیدی از پرولتاریا را بر پا داشته و به اردوی ما جلب می نماید، — همه و همه را در یک واحد لایتجزی متحد میسازد!

ولی یکی از مشخصترین صفات اکونومیسم همانا عبارتست از پی نبردن به این ارتباط و علاوه بر آن: پی نبردن به تطابق بین نیازمندی بسیار مبرم پرولتاریا (پرورش همه جانبه سیاسی بوسیله تبلیغات سیاسی و افشاگریهای سیاسی) و نیازمندی جنبش عمومی دموکراتیک. این پی نبردن نه فقط در جملات «مارتینفی» بلکه در استناداتی هم که به نظریه باصطلاح طبقاتی میشود و از لحاظ معنی با جملات مذکور همسان است منعکس میباشد. مثلاً نگارندگان نامه «اکونومیستی» که در شماره ۱۲ «ایسکرا» چاپ شده در این باره چنین بیان مینمایند (۵۱*): «همان نقص اساسی «ایسکرا» (پربها دادن به ایدئولوژی) علت پیگیر نبودن آن در مسائلی است که مربوط به روش سوسیال دموکراسی نسبت به طبقات و خط مشی های اجتماعی گوناگون است. «ایسکرا» که وظیفه مربوط به اقدام فوری به مبارزه بر ضد حکومت مطلقه را بوسیله فرمولهای تئوریک...» (نه بوسیله «رشد وظایف حزبی که با حزب در حال رشدند...») «حل کرده است و از قرار معلوم تمام دشواری این وظیفه را برای کارگران در شرایط کنونی احساس مینماید...» (و نه فقط احساس مینماید بلکه بخوبی میداند که این وظیفه بنظر کارگران دشوارتر است تا بنظر روشنفکران «اکونومیست» که برای کودکان خردسال دلسوزی میکنند، زیرا کارگران حتی برای تقاضای هم، که بقول مارتینف ابدنشان، وعده هیچگونه «نتایج محسوسی» را نمیدهند آماده پیکارند...» «ولی در عین حال شکیبائی اینرا ندارد که منتظر تجمع بعدی قوای کارگران برای این مبارزه گردد، اکنون به جستجوی متفقینی در صفوف لیبرالها و روشنفکران پرداخته است...»

آری، آری، واقعاً هم که ما هرگونه «شکیبائی» را برای «رسیدن» آن ساعت سعدی، که مدتها است «آشتی دهندگان» رسیدن آنها به ما نوید میدهند و در آن اکونومیستهای ما دیگر عقب ماندگی خود را بگردن کارگران نخواهند انداخت و عدم کفایت انرژی خود را بدینوسیله که گوئی قوای کارگران غیر کافی است تبرئه خواهند نمود، از دست داده ایم. ما از اکونومیستهای خود میپرسیم: «تجمع قوای کارگران برای این مبارزه» باید عبارت از چه باشد؟ آیا بدیهی نیست که

این باید عبارت باشد از پرورش سیاسی کارگران و افشای تمام جوانب حکومت مطلقه منفور ما در برابر آنها؟ آیا روشن نیست که اتفاقاً برای همین کار «متفقی‌نی از صفوف لیبرالها و روشنفکران» لازمند که حاضر باشند در افشای ماهیت لشکرکشی سیاسی علیه زمستوائیها، معلمین، آمارگران، دانشجویان و غیره با ما تشریح مساعی نمایند؟ آیا حقیقتاً فهم این «دستگاه بغرنج» عجیب اینقدر مشکل است؟ مگر پ. ب. آکسلرد از سال ۱۸۹۷ باین طرف همواره به شما گوشزد نمیکند که: «وظیفهٔ جلب هواخواهانی از طبقات غیر پرولتار و یا متفقی‌ن مستقیم و غیر مستقیم از طرف سوسیال دموکراتهای روس، پیش از هر چیز و بطور عمده بوسیله چگونگی فعالیت ترویجی در بین خود پرولتاریا حل میشود»؟ ولی با تمام این اوصاف باز هم مارتینف و سایر اکونومیستها قضیه را اینطور تصور مینمایند که کارگران نخست باید «بوسیلهٔ مبارزهٔ اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» برای خود تجمع قوا نمایند (برای سیاست تردیونیونی) و بعد - از قرار معلوم از مرحلهٔ «پرورش روح فعالیت» بشیوهٔ تردیونیونیستی به فعالیت بشیوهٔ سوسیال دموکراتیک «بپردازند»!

اکونومیستها چنین ادامه میدهند «...» «ایسکرا» در پژوهش‌های خود غالباً از نظریهٔ طبقاتی خارج میشود به این ترتیب که تضادهای طبقاتی را ماست مالی میکند و نارضایتی مشترک از حکومت را در درجهٔ اول قرار میدهد و حال آنکه دلائل و درجات این نارضایتی در مورد «متفقی‌ن» بسیار گوناگون است، مثلاً از اینقرار است رفتار «ایسکرا» نسبت به زمستوا... این اشخاص میگویند که «ایسکرا» «به نجبائی که از صدقه‌های حکومت ناخوشنودند یاری طبقهٔ کارگر را وعده میدهد و در این ضمن یک کلمه هم در بارهٔ اختلاف طبقاتی این قشرهای اهالی بر زبان نمیآورد». اگر خواننده به مقاله‌های «حکومت مطلقه و زمستوا» (در شماره‌های ۲ و ۴ «ایسکرا»)، که نگارندگان نامه لابد از آن سخن میگویند، مراجعه نماید ملاحظه خواهد نمود که این مقالات (۵۲*) به روش حکومت نسبت به «تبلیغات ملایم زمستوای صنفی بوروکراتیک» و «حتی فعالیت طبقات دارا» اختصاص داده شده است. در مقاله گفته میشود که کارگر نبایستی به مبارزهٔ حکومت بر ضد زمستوا بنظر لاقیدی بنگرد و نیز از زمستوائی‌ها هم دعوت شده است نطقهای ملایم را دور اندازند و هنگامیکه سوسیال دموکراسی انقلابی در مقابل حکومت کاملاً قد علم میکند، سخنانشان محکم و شدیدالحن باشد. نگارندگان نامه در اینجا از چه ناراضی اند؟ - معلوم نیست. آیا آنها میپندارند که کارگر از کلمه‌های: «طبقات دارا» و «زمستوای صنفی بوروکراتیک» «سر در نمیآورد» و یا اینکه ترغیب زمستوائی‌ها باینکه از سخنان ملایم به سخنان شدیدالحن بپردازند بمنزلهٔ «پربها دادن به ایدئولوژی است؟» آیا آنها تصور میکنند که اگر کارگران، از رفتار حکومت مطلقه حتی نسبت به زمستوا هم چیزی ندانند، باز برای مبارزه برضد حکومت مطلقه میتوانند «به تجمع قوای خود بپردازند»؟ همه اینها باز هم نامعلوم میماند. فقط

یک چیز روشن است که: نگارندگان نامه از وظایف سیاسی سوسیال دموکراسی تصور بسیار مبهمی دارند. این مطلب از عبارت زیرین آنها باز هم بیشتر واضح می‌گردد: «روش «ایسکرا» نسبت به جنبش دانشجویان نیز به همین ترتیب است» (یعنی در اینجا نیز «تضادهای طبقاتی ماست مالی میشود»). لابد ما بجای اینکه کارگران را دعوت نمائیم که به وسیله تظاهرات عمومی بگویند کانون حقیقی تعدی و بیدادگری و لجام گسیختگی – دانشجویان نیستند بلکه حکومت روسیه است (شماره ۲ دایسکرا) (*۵۳) میبایستی مطابق با روح «رابوچایا میسل» صحبت کرده باشیم! و این افکار در پائیز ۱۹۰۱ از طرف سوسیال دموکراتها بیان میشود، یعنی پس از وقایع ماه های فوریه و مارس و در آستانه جنبش تازه دانشجویان، و این خود آشکار میسازد که در این مورد نیز جریان «خودبخودی» اعتراض، برضد حکومت مطلقه از رهبری آگاهانه سوسیال دموکراسی بر جنبش پیش می افتد. جدوجهد خودبخودی کارگران به طرفداری از دانشجویانی که از جانب پلیس و قزاقها مورد ضرب و شتم قرار میگیرند از فعالیت آگاهانه سازمان سوسیال دموکراتیک پیش میافتد!

نگارندگان نامه ادامه میدهند: «و حال آنکه «ایسکرا» در مقاله های دیگر هرگونه صلح و مصالحه ایرا جداً تقبیح مینماید و مثلاً بدفاع از رفتار تحمل ناپذیر گدیستها میپردازد». ما به کسانی که معمولاً در مورد اختلافات بین سوسیال دموکراتهای امروزی با یک چنین روش خودپسندانه و اینقدر نابخردانه اظهار میدارند که این اختلافات مهم نیست و به انشعاب نیارزد، – توصیه میکنیم که در باره این سخنان خوب بیاندیشند. آیا در سازمان افرادی که میگویند ما در مورد آشکار کردن خصومت حکومت مطلقه نسبت به طبقات کاملاً گوناگون و در مورد آشنا ساختن کارگران با اپوزیسیونی که در بین قشرهای کاملاً گوناگون نسبت به حکومت مطلقه وجود دارد بطور شگفت آوری کم کار کرده ایم و این کار را «صلح و مصالحه»، از قرار معلوم صلح و مصالحه با تئوری «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» میدانند، ممکن است با احراز موفقیت کار کرد؟

ما، بمناسبت چهلمین سال آزادی دهقانان (۷۵)، در باره لزوم انتقال مبارزه طبقاتی به روستا (شماره ۳ (*۵۴)) و به مناسبت یادداشت سری ویتنه، در باره آشتی ناپذیری بین خودمختاری و حکومت مطلقه (شماره ۴) صحبت کردیم؛ ما، بمناسبت قانون نوین، به اصول سرواژ زمینداران و حکومت خدمتگذار آنها حمله کردیم (شماره ۸ (*۵۵)) و به کنگره غیر علنی زمستوها تهنیت گفتیم و زمستوائی ها را تشویق نمودیم که از التماس های خفت آور بگذرند و به مبارزه بپردازند (شماره ۸ (*۵۶))؛ – ما دانشجویانی را که شروع به درک لزوم مبارزه سیاسی نموده و به آن مبادرت کرده بودند تشویق کردیم (شماره ۳) و در عین حال هواداران جنبش «فقط دانشجویی» را، که دانشجویان را به عدم شرکت در نمایشهای خیابانی دعوت مینمودند، برای این «نافهمی

عجیبی» که از خود بروز داده بودند، به باد انتقاد گرفتیم. (شماره ۳، بمناسبت پیام کمیته اجرائیه دانشجویان مسکو مورخه ۲۵ ماه فوریه)؛ — ما «آرزوهای خام» و «تزویر و سالوسی» شیادان لیبرال روزنامه «روسیه» را افشا کردیم (شماره ۵) و در عین حال فجایع سیاه چالهای حکومت را که «از ادبای صلح جو، از استادان و دانشمندان سالخورده و از زمستوائی های مشهور لیبرال قصاص میگرفتند» گوشزد نمودیم (شماره ۵: «تاخت و تاز پلیس به مطبوعات»); ما معنای حقیقی برنامه «مواظبت و مراقبت دولت نسبت به بهبود شرایط زندگی کارگران» را افشا نموده و از این «اعتراف گرانبها» که میگوید «بجای آنکه منتظر تقاضای اصلاحات از پائین باشیم بهتر است با اصلاحات از بالا بر تقاضای این اصلاحات از پائین سبقت جوئیم» حسن استقبال کردیم. (شماره ۶ (۵۷*)); — ما آمارگران پروتستان را تشویق نمودیم (شماره ۷) و آمارگران اعتصاب شکن را مورد سرزنش قرار دادیم (شماره ۹). کسیکه این تاکتیک را تاکتیک مشوب ساختن ذهن طبقاتی پرولتاریا و صلح و مصالحه با لیبرالیسم می‌شمارد — ثابت میکند که بهیچوجه به معنای حقیقی برنامه "Credo" پی نبرده است و هر قدر هم بخواهد آنرا رد کند باز de facto همین برنامه را عملی مینماید! زیرا که او بدین وسیله سوسیال دموکراسی را بسوی «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» میکشاند و از وظیفه خود که دخالت فعال در هر مسئله «لیبرالی» و تعیین روش سوسیال دموکراتیک خویش نسبت به این مسئله است امتناع ورزیده بدینطریق در برابر لیبرالیسم سپر می اندازد.

و) باز هم «مفتریان» باز هم «اغواگران»

این سخنان ملاطفت آمیز، چنانکه خواننده بخاطر دارد به «رابوچیه دلو» متعلق است که بدینطریق به اتهامی که ما در مورد «تهیه غیر مستقیم زمینه برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی» بوی وارد کرده ایم پاسخ میدهد. «رابوچیه دلو» ساده لوحانه به این نتیجه رسیده است که این اتهام جز یک حمله قلمی چیز دیگری نیست: این دگماتیکیهای بدخواه تصمیم گرفته اند از ذکر هیچگونه سخنان ناگواری نسبت به ما خودداری نکنند: آخر چه چیزی ممکن است از تبدیل شدن به اسلحه دموکراسی بورژوازی ناگوارتر باشد؟ اینست که با حروف درشت این «تکذیب» را چاپ میکنند: «افترای رنگ آمیزی نشده» (دو کنگره ص ۳۰). «اغواء» (ص — ۳۱)، «بالماسکه» (ص — ۳۳). «رابوچیه دلو» مانند ژوپیتتر (هر چند چندان شباهتی هم به ژوپیتتر ندارد) از این جهت خشمگین است که حق بجانبش نیست و با دشنامهای شتابکارانه خویش ثابت مینماید که از تعمق در سیر تفکر مخالفین خود عاجز است. و حال آنکه خیلی میبایستی تعمق کرد تا آنکه پی برد چرا هرگونه سر فرود آوردن در مقابل جریان خودبخودی نهضت توده ای،

هرگونه تنزل دادن سیاست سوسیال دموکراتیک تا درجهٔ تردیونیونی، همانا به مثابهٔ تهیهٔ زمینه برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی است. جنبش خود بخودی کارگری بخودی خود فقط قادر به ایجاد تردیونیسیم است (و ناگزیر آنرا ایجاد هم میکند) و سیاست تردیونیونی طبقهٔ کارگر هم همان سیاست بورژوازی طبقهٔ کارگر میباشد. شرکت طبقهٔ کارگر در مبارزهٔ سیاسی و حتی در انقلاب سیاسی هنوز سیاست وی را به سیاست سوسیال دموکراتیک مبدل نمیکند. آیا «رابوچیه دلو» اینرا هم میخواهد انکار نماید؟ آیا در خیال آن نیست که بالاخره در جلو همه آشکارا و بدون خدعه نظریهٔ خود را در مسائل دردناک بین المللی و سوسیال دموکراسی روس بیان کند؟ — خیر، او هرگز چنین خیالی ندارد، زیرا سفت و سخت به شیوهٔ باصطلاح «نفی و انکار» چسبیده است: این من نیستم، خر مال من نیست و اصلاً خر ما از کرگی دم نداشت. ما اکونومیست نیستیم، «رابوچایا میسل» اکونومیسم نیست، در روسیه اصلاً اکونومیسم وجود ندارد. این یک شیوه ماهرانه و «سیاستمدارانه» شگرفی است. فقط جزئی اشکالی که دارد آنستکه به ارگانهایی که این شیوه را بکار میبرند معمولاً لقب «میل مبارک چیست» میدهند.

«رابوچیه دلو» بنظرش چنین می آید که عموماً دموکراسی بورژوازی در روسیه «و هم و تصور» است («دو کنگره» ص ۳۲ — ۵۸*) خوشابحال این اشخاص! مثل کبک سرشانرا زیر برف میکنند و خیال میکنند که همه چیز در اطراف شان ناپدید میشود. یک عده روزنامه نویس لیبرال که هر ماهه پیروزی خود را بمناسبت متلاشی شدن و حتی از بین رفتن مارکسیسم بااطلاع عموم میرسانند؛ یک مشت روزنامهٔ لیبرال («اخبار سان پتربورگ»، «اخبار روسیه» و بسیاری دیگر) که لیبرال هائی را که مبارزهٔ طبقاتی را به مفهوم برنتانی (۷۶) و سیاست را بمفهوم تردیونیونی به کارگران عرضه میدارند تشویق مینمایند؛ گروهی از ناقدین مارکسیسم که تمایلات حقیقی آنها را "Credo" باین خوبی کشف نموده و کالاهای ادبی آنها منحصراً و بدون باج و خراج در همه جای روسیه رواج دارد؛ و بالاخره رونق جریانهای انقلابی غیر سوسیال دموکراتیک بویژه پس از حوادث ماههای فوریه و مارس؛ — همهٔ اینها لابد و هم و تصور است! هیچیک از اینها با دموکراسی بورژوازی هیچگونه رابطه ای ندارد!

بر «رابوچیه دلو» هم، مانند نگارندگان نامهٔ اکونومیستی مندرجه در شمارهٔ ۱۲ «ایسکرا» لازم بود «در مورد این قضیه تعمق نماید که چرا حوادث بهار، بجای اینکه موجبات تقویت اعتبار و حیثیت سوسیال دموکراسی را فراهم آورد، جریانهای انقلابی غیر سوسیال دموکراتیک را اینقدر رونق داد؟» — علتش آنستکه ما آنطور که باید و شاید از عهدهٔ انجام وظائف خود برنمی آمدیم و فعالیت کارگر از فعالیت ما بیشتر بود، در میان ما رهبران و سازمان دهندگان انقلابی که بقدر کفایت آماده باشند و بخوبی از احوال و روحیات تمام قشرهای مخالفین مطلع باشند، قادر باشند در رأس جنبش قرار گیرند، تظاهرات خودبخودی را تبدیل به تظاهرات سیاسی نمایند، جنبهٔ سیاسی

آنها توسعه دهند و غیره یافت نشدند. در چنین شرائطی ناگزیر آن انقلابیون غیر سوسیال دموکرات که چابک تر و فعال ترند از عقب ماندگی ما استفاده میکنند و کارگران، هر قدر بر ضد شهربانی و ارتش فداکارانه و دلیرانه بجنگند، هر قدر هم فعالیت انقلابی بخرج دهند، باز فقط بمنزله نیروئی خواهند بود که از این انقلابیون پشتیبانی مینمایند و به منزله عقب دار دموکراسی بورژوازی خواهند بود نه اینکه جلودار سوسیال دموکراتیک. سوسیال دموکراسی آلمان را، که اکونومیستهای ما فقط جهات ضعف آنها میخواهند سرمشق خود قرار دهند، در نظر بگیرید. علت چیست که هیچ حادثه سیاسی در آلمان روی نمیدهد که در نتیجه آن اعتبار و حیثیت سوسیال دموکراسی بیش از پیش بالا نرود؟ علتش آنستکه سوسیال دموکراسی همیشه در امر دادن ارزش کاملاً انقلابی به این حوادث و نیز پشتیبانی از هرگونه اعتراض علیه خودسری، در پیشاپیش همه بوده است. سوسیال دموکراسی آلمان با استدلالاتی حاکی از اینکه مبارزه اقتصادی فکر کارگران را به بی حقوقی آنان سوق خواهد داد و شرایط مشخص موجوده جبراً جنبش کارگری را براه انقلابی سوق میدهد، خود را تسلی نمیدهد. این سوسیال دموکراسی در تمام شئون و مسائل حیات اجتماعی و سیاسی مداخله مینماید، خواه در مورد این مسئله که ویلهلم با انتخاب رئیس انجمن شهر را از بین پروگرسیستهای بورژوازی موافقت نکرد (اکونومیستهای ما هنوز فرصت نکرده اند ذهن آلمانیها را روشن کنند که این امر در حقیقت صلح و مصالحه با لیبرالیسم است!)، خواه در مسئله وضع قانون بر ضد کتب و تصاویر «منافی اخلاق» و خواه در مسئله نفوذ دولت در انتخاب استادان و غیره الخ. در همه جا آنان پیشاپیش همه قرار گرفته اند، در تمام طبقات تولید عدم رضایت سیاسی نموده خفتگانرا بیدار میکنند، واماندگانرا پیش میکشند و برای رشد آگاهی سیاسی و فعالیت سیاسی پرولتاریا مدارک جامعی بدست میدهند. و در نتیجه چنین میشود که مبارز پیشقدم سیاسی را حتی دشمنان آگاه سوسیالیسم هم محترم میشمارند و چه بسا میشود که سند مهمی نه فقط متعلق به دوائر بورژوازی بلکه حتی متعلق به دوائر بوروکراسی و دربار نیز به طرز معجزه آسائی از اطاق هیئت تحریریة "Vorwärts" * ﴿﴾ * پیش _ مترجم ﴿﴾ سر در میاورد.

اینجا است کلید معمای آن «تضاد» مجازی که به اندازه ای بر میزان فهم «رابوچیه دلو» تفوق دارد که فقط دستها را بعلامت افسوس بلند کرده و فریاد میکشد: این «بال ماسکه» است! درست فکرش را بکنید: ما یعنی «رابوچیه دلو»، جنبش توده ای کارگری را در رأس همه چیز قرار میدهیم (و اینرا با حروف درشت چاپ میکنیم!)، ما همه و هر کس را از خوار شمردن اهمیت عنصر خودبخودی بر حذر میکنیم، ما میخواهیم به همان، به همان، به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهیم، ما میخواهیم با مبارزه پرولتاریائی رابطه درونی محکم داشته باشیم! آنوقت به ما میگویند که ما زمینه را برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی آماده میکنیم. و آنهم چه کسانی این را میگویند؟ اشخاصیکه در هر مسئله «لیبرالی» مداخله میکنند

(چقدر باید به «رابطه درونی با مبارزه پرولتاری» پی نبرده باشند!) و نسبت به دانشجویان و حتی (چه وحشتناک!) نسبت به زمستوائی‌ها اینهمه بذل توجه میکنند و بدین‌طریق با لیبرالیسم «صلح و مصالحه» مینمایند! و اشخاصی هستند که عموماً میخواهند قسمت بیشتری (نسبت به اکونومیستها) از نیروی خود را برای فعالیت در میان طبقات غیر پرولتاری اهالی صرف نمایند! آیا این «بالماسکه نیست»؟؟

بیچاره «رابوچیه دلو»! آیا روزی خواهد رسید که از معمای این دستگاه بغرنج سر در آورد؟

* زیرنویس‌ها

(۳۸*) برای احتراز از سوء تفاهم متذکر می‌گردیم که در سطور آینده منظور ما از عبارت مبارزه اقتصادی (طبق اصطلاحی که نزد ما معمول است) همان «مبارزه اقتصادی - عملی» است که انگلس آنرا در نقل قول فوق‌الذکر «مقاومت در برابر سرمایه داران» نامیده و در کشورهای آزاد مبارزه حرفه‌ای، سندیکائی یا تردیونیونی نامیده میشود.

(۳۹*) در این فصل بحث ما فقط در باره مبارزه سیاسی و در باره مفهوم وسیع‌تر یا محدودتر آن است. بنابراین ما فقط بطور حاشیه، بعنوان یک امر عجیب موضوع اتهامی را که «رابوچیه دلو» راجع به «خودداری زیاده از حد» از مبارزه اقتصادی به «ایسکرا» میزند متذکر می‌گردیم («دو کنگره» ص ۲۷، این موضوع را مارتینف در رساله خود موسوم به «سوسیال دموکراسی و طبقه کارگر» چندین بار نشخوار کرده است). هرگاه حضرات متهم کننده مندرجات یک سالة ستون مبارزه اقتصادی «ایسکرا» را ولو بر حسب وزن به پوت یا بر حسب اوراق چاپی (کاری که دوست دارند بکنند) برداشته و بعد برحسب همان مقیاس با مندرجات ستونهای مربوطه «رابوچیه دلو» و «رابوچایا میسل» مقایسه میکردند به آسانی میدیدند که حتی از این حیث هم آنها عقب‌بند. از قرار معلوم درک همین حقیقت ساده است که آنها را وادار به استدلالاتی حاکی از اضطراب مینماید. آنها مینویسند که «ایسکرا» «خواه ناخواه» (!) مجبور است (!) حوائج آمرانه زندگی را بحساب آورد و لااقل (!!) اخبار مربوط به نهضت کارگری را درج نماید («دو کنگره» ص ۲۷). این دیگر برهانی است که واقعاً ما را نابود میسازد!

(۴۰*) اینکه ما می‌گوئیم «عموماً» بعلت آنستکه در «رابوچیه دلو» صحبت بویژه بر سر پرنسیپهای عمومی و وظایف عمومی تمام حزب است. بی شبهه در عمل چنان مواردی پیش می‌آید که سیاست حقیقتاً هم باید از اقتصاد پیروی کند - ولی گنجاندن این موضوع در قطعنامه‌ای که برای سراسر روسیه تهیه میشود کاری است که فقط از عهده اکونومیستها ساخته است. اینگونه موارد هم پیش می‌آید که «از همان ابتدا» تبلیغات سیاسی را میتوان «فقط در زمینه

اقتصادی» انجام داد - اما با وجود این فکر «رابوچیه دلو» بالاخره به اینجا رسیده است که این موضوع «هیچ لزومی ندارد» («دو کنگره» ص ۱۱). در فصل بعد ما نشان خواهیم داد که تاکتیک «سیاسیون» و انقلابیون نه فقط نسبت به وظایف تردیونیونی سوسیال دموکراسی بی اعتنا نیست بلکه برعکس تنها همین تاکتیک است که اجرای وظایف مذکور را بطرز پیگیری تأمین میسازد.

(۴۱*) «رابوچیه دلو» شماره ۱۰ ص ۶۰. این همان شق مارتینفی است که میخواهد تز «هر قدم جنبش عملی از یک دوجین برنامه مهمتر» را چنانچه قبلاً توصیف نمودیم با حالت پرهرج و مرج کنونی جنبش ما وفق دهد. در واقع این همان ترجمه روسی عبارت کذائی برنشتین است که میگوید: «جنبش همه چیز است و هدف نهائی هیچ چیز».

(۴۲*) صفحه ۴۳: «البته هرگاه ما به کارگران توصیه می کنیم که خواست های معین اقتصادی به حکومت عرضه نمایند بدان علت است که حکومت مطلقه از روی احتیاج حاضر است در رشته اقتصادی بعضی گذشتها بکند».

(۴۳*) «رابوچایا میسل»، «ضمیمه جداگانه»، ص ۱۴.

(۴۴*) رجوع شود به جلد چهارم کلیات چاپ ۴ ص ۳۸۸-۳۹۳. د. ت.

(۴۵*) اینکه میخواهند «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داده شود» بارزترین نشانه ایست از سر فرود آوردن در برابر جنبش خودبخودی، در رشته فعالیت سیاسی. مبارزه اقتصادی در اکثر موارد بطور خودبخودی یا بعبارت دیگر بدون مداخله «ناشرین انقلاب یعنی روشنفکران» و بدون مداخله سوسیال دموکراتهای آگاه جنبه سیاسی پیدا میکند. مثلاً مبارزه اقتصادی کارگران انگلیس بدون هرگونه شرکت سوسیالیستها جنبه سیاسی پیدا کرد. اما وظیفه سوسیال دموکراتها با تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی پایان نمی یابد - وظیفه آنها اینست که سیاست تردیونیونی را مبدل به مبارزه سیاسی سوسیال دموکراتیک نمایند و از آن اندک تظاهرات آگاهی سیاسی که مبارزه اقتصادی در کارگران رسوخ داده استفاده نمایند تا کارگران را به مدارج آگاهی سیاسی سوسیال دموکراتیک ارتقاء دهند. اما مارتینف ها، بجای اینکه سطح آگاهی سیاسی را که بطور خود بخودی بیدار میشود ارتقا داده و بجلو سوق دهند، در مقابل جریان خود بخودی کرنش میکنند و اصرار میورزند و چه بسا تا حد تهوع اصرار میورزند، که مبارزه اقتصادی فکر کارگران را به مسئله بی حقوقی سیاسی خود «سوق میدهد». عیب کار اینجا است، آقایان، که این بیداری خودبخودی آگاهی سیاسی تردیونیونی، فکر شماها را به مسئله وظایف سوسیال دموکراتیک خودتان «سوق نمیدهد»!

(۴۶*) برای تأیید اینکه هیچیک از این سخنان کارگران را خطاب به اکونومیستها ما بیهوده اختراع نکرده ایم دو شاهد میاوریم که مسلماً با جنبش کارگری مستقیماً آشنا بوده و کمتر از

همه مایلند طرف ما «دگماتیکها» را بگیرند زیرا یک نفرشان – اکونومیست است (که حتی «رابوچیه دلو» را نیز ارگان سیاسی میدانند!) و دیگری تروریست است. شاهد اولی – نگارنده مقاله «جنبش کارگری پتربورگ و وظایف عملی سوسیال دموکراسی» در شماره ۶ «رابوچیه دلو» میباشد که مقاله اش، از لحاظ حقیقت گوئی و جاندار بودن خود، بسیار عالی است. او کارگران را به (۱) انقلابیون آگاه، (۲) قشر متوسط و (۳) بقیه توده کارگر تقسیم مینماید. قشر متوسط «غالباً به مسائل حیات سیاسی بیشتر علاقمند است تا به نزدیکترین منافع اقتصادی خود که رابطه آن با شرایط عمومی اجتماعی مدتهاست واضح شده است»... کارگران این قشر، «رابوچایا میسل» را «سخت مورد انتقاد قرار داده» میگویند که: «مطالب آن همه یک نواخت است و مطالبی است که مدتهاست میدانیم، مدتهاست که خوانده ایم»، «حتی در تفسیرهای سیاسی هم چیزی ندارد» (ص ۳۰-۳۱). و حتی قشر سوم هم، که: «بیشتر حساسند، جوانترند و میخانه و کلیسا کمتر آنها را فاسد کرده است و تقریباً هرگز امکان بدست آوردن کتابی را که دارای مضمون سیاسی باشد ندارند، در اطراف اطلاعات جسته گریخته دائر به طغیان دانشجویان اندیشیده و پدیده های حیات سیاسی را بطور کج و معوج مورد تفسیر میدهند» الخ. و اما تروریست اینطور مینویسد: «... اخبار راجع به جزئیات حیات فابریکی را که مربوط به شهرهای مختلف، غیر از شهر خودشان، است یکی دو بار میخوانند و سپس از خواندن دست میکشند... میگویند خسته کننده است... در روزنامه کارگری چیزی از حکومت نگفتن... معنایش آنست که به کارگر مثل یک کودک خرد سال نگریسته شود... کارگر بچه نیست... («سوابودا») («آزادی») از انتشارات گروه سوسیال رولوسیونر ص ۶۹-۷۰).

(۴۷*) مارتینف «یک راه حل دوگانه منحصر بفرد دیگری که به واقعیت (?) نزدیک تر است به تصورش میرسد» («سوسیال دموکراسی و طبقه کارگر» ۱۹): «یا اینکه سوسیال دموکراسی رهبری مبارزه اقتصادی پرولتاریا را مستقیماً بر عهده خود میگیرد و بدینوسیله (!) آنرا بدل به مبارزه انقلابی طبقاتی مینماید»... مقصود از کلمه «بدینوسیله» از قرار معلوم رهبری مستقیم مبارزه اقتصادی است. بگذار مارتینف به ما نشان دهد که در کجا دیده شده است که فقط با یک رهبری مبارزه حرفه ای بتوان نهضت تردیونیونی را به نهضت انقلابی طبقاتی بدل ساخت؟ آیا او درک نمیکند که برای این «تبدیل» ما باید فعالانه دست بکار «رهبری مستقیم» تبلیغات همه جانبه سیاسی بشویم؟.. «و یا اینکه وضعیت دیگری پیش می آید: سوسیال دموکراسی خود را از رهبری مبارزه اقتصادی کارگران کنار میکشد و بدینوسیله... پر و بال خود را قطع میکند»... بنابعقیده «رابوچیه دلو» که در بالا ذکر شد، این «ایسکرا» است که خود را «کنار میکشد». ولی ما دیدیم که «ایسکرا» برای رهبری مبارزه اقتصادی بمراتب بیشتر از «رابوچیه دلو» کار انجام میدهد و ضمناً به این اکتفا نینماید و بخاطر این موضوع وظایف سیاسی خویش را محدود نمیسازد.

(۴۸*) منظور بهار سال ۱۹۰۱ است که در آن نمایش های بزرگی در خیابانها شروع شد (تبصره
لنین به چاپ سال ۱۹۰۷ ه. ت.).

(۴۹*) مثلاً در موقع جنگ پروس و فرانسه لیکنخت برنامه عملیات را برای تمام دموکراسی
دیگته میکرد _ در سال ۱۸۴۸ مارکس و انگلس این کار را از این هم بیشتر میکردند.

(۵۰*) رجوع شود به جلد پنجم کلیات چاپ ۴ ص ۹-۱۰. ه. ت.

(۵۱*) کمی جا به ما امکان نداد که در «ایسکرا» باین نامه اکونومیستها که بسیار جالب است
پاسخ مفصلی بدهیم. ما از انتشار این نامه بسیار خرسند شدیم چونکه بحث در اطراف اینکه در
«ایسکرا» نقطه نظر طبقاتی رعایت نمیشود از دیرگاه بود که از جوانب بسیار مختلف بگوش ما
میرسید و ما فقط در جستجوی فرصت مناسب یا بیان روشنی از این اتهام رائج بودیم تا آنکه
پاسخ آنرا بدهیم. عادت ما هم اینست که در مقابل حمله با دفاع نه، بلکه با حمله متقابل جواب
دهیم.

(۵۲*) ضمناً در میان این مقاله ها (در شماره ۳ «ایسکرا») یک مقاله بخصوص در باره
تضادهای طبقاتی در دهات ما درج شده بود (رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴ روسی، صفحه
۳۹۴-۴۰۱، ه. ت.).

(۵۳*) رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۴، ص ۳۸۸-۳۹۳ ه. ت.

(۵۴*) رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴، ص ۳۹۴-۴۰۱.

(۵۵*) رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۵، ص ۷۸-۸۳ ه. ت.

(۵۶*) رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۵، ص ۸۴-۸۵ ه. ت.

(۵۷*) رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۵، ص ۷۱-۷۲ ه. ت.

(۵۸*) در همینجا به «شرایط مشخص زندگی روس، که افتادن به راه انقلابی را برای طبقه کارگر
مقدور ساخته است» اشاره میشود. این اشخاص نمیخواهند بفهمند که راه انقلابی ممکن است در
عین حال راه سوسیال دموکراتیک نباشد! تمام بورژوازی اروپای باختری هم در زمان حکومت مطلقه
کارگران را از روی آگاهی به راه انقلابی «سوق میداد». ولی ما سوسیال دموکرات ها نمیتوانیم به
این اکتفا کنیم. و اگر ما بهر عنوانی هم که باشد سیاست سوسیال دموکراتیک را تا سطح
سیاست خودبخودی و تردیونیونیستی تنزل بدهیم با همین عمل خود منافع دموکراسی بورژوازی را
تأمین کرده ایم.

* توضیحات

- (۷۰) یعنی «اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس در خارجه» (رجوع شود به توضیح ۳۷).
- (۷۱) رؤسای زمستواها – نمایندگان حکومت در ده بودند که از بین اشراف محلی تعیین میشدند. رؤسای زمستواها از لحاظ اداری و قضائی بر دهقانان حکمرانی داشتند. پست ریاست زمستوا در سال ۱۸۸۹ تعیین شده بود و تا سقوط تزاریسیم در روسیه وجود داشت.
- (۷۲) منظور کتاب "Industrial Democracy" تألیف سیدنی و بیاتریس وب (Web) (زن و شوهر) است که لنین آنرا به روسی ترجمه کرده بود.
- (۷۳) یعنی در کنگره «اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس در خارجه».
- (۷۴) نظم و نسق زمستوائی. یعنی نظم و نسق مربوط به تشکیلات زمستواها یا ارگانهای خودمختاری محلی در روسیه قبل از انقلاب. زمستواها امور صرفاً محلی مربوط به اهالی ده از قبیل کشیدن راه ها، ساختن مریضخانه ها، مدارس و غیره) را اداره میکردند. ملاکین لیبرال در اداره امور زمستواها نقش بزرگی بازی میکردند.
- (۷۵) لغو اصول سرواژ در روسیه (سال ۱۸۶۱) منظور نظر است.
- (۷۶) برنتانو – اقتصاددان بورژوائی آلمانی و طرفدار باصطلاح «سوسیالیسم دولتی». نامبرده میکوشید ثابت کند که برقراری مساوات اجتماعی در چهار دیوار سرمایه داری از طریق اصلاحات و آشتی بین منافع سرمایه داران و کارگران امکان پذیر است. برنتانو و پیروان وی با عبارت پردازی های مارکسیستی ماهیت واقعی خود را پرده پوشی کرده میکوشیدند جنبش کارگری را تابع منافع سرمایه داری کنند.

﴿ادامه دارد﴾